

افغانستان،

خاتمه دهنده تسلط دهشتناک

شوروی



سیاست روسیه در ماورای قفقاز، آسیای مرکزی و افغانستان

نویسنده: بروس ریچاردسن

Text

مارچ ۱۹۹۶

مترجم: دکتر سیدخلیل الله «هاشمیان»

افغانستان،

خاتمه دهتدهء تسلط دهشپاک

شوروی

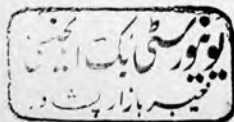


سیاست روسیه در ماورای قفقاز، آسیای مرکزی و افغانستان

نویسنده: بروس ریچاردسن

مارچ ۱۹۹۶

مترجم: دکتور سیدخلیل الله «هاشمیان»



AFGHANISTAN CENTRE AT KABUL UNIVERSITY



3 ACKU 00042574 3

کاپی رایت (حقوق قانونی) ۱۹۹۶

توسط بروس ریچاردسن

تمام حقوق این کتاب محفوظ است. هیچ قسمت این کتاب به هیچ شکل یا به هیچ وسیله چه برقی باشد یا میخانیکی، بشمول فوتوکاپی، ثبت ریکارد، یا توسط سیستم ذخیره، اطلاعات و بازسازی بدون اجازه، تحریری و قبلی مؤلف و ناشر تولید یا انتقال یافته نمی تواند.

چاپ اول سال ۱۹۹۶

اقتباسات از کتاب «داستان سپاهیان: سپاهیان شوروی جنگ افغان را بخاطر دارند»، اثر هیناما، آنا، مایایپان و یوری یورچینکو، تاریخ چاپ ۱۹۹۴ توسط هیناما، لیپان و بورچنکو به اجازه مطبعه، برکلی در کلفورنیا مورد استفاده قرار گرفته است.

اقتباسات از «جنوساید در افغانستان» ۱۹۷۸-۱۹۹۲، اثر روان کلاس تاریخ چاپ ۱۹۹۴، توسط روان کلاس، با اجازه (ناشران ترانزکشن) مورد استفاده قرار گرفته است.

اقتباسات از «نخبه های روسی بداخل سپنتاز و قوای هوایی»، اثر کاری شوفیلد، چاپ سال ۱۹۹۳ توسط کاری شوفیلد، با اجازه «گرین هیل بوکس» مورد استفاده قرار گرفته است.

نمبر آی اس بی آن، ۶ - ۰ - ۹۶۵۵۸۱۳

یادداشت مترجم

ترجمه شعبه ایست از علم معانی که در علوم زبان شناسی و تعلیم و تربیه زبان واجد اهمیت خاص میباشد. علوم زبان شناسی و نورولوژی (مطالعه سیستم اعصاب) امروز دست بهم داده مراکز و اعصاب دماغ را مطالعه میکنند تا بتوانند بفهمند در دماغ چه واقع میشود و کدام مرکز سیستم عصبی دماغ به انسان توانائی می بخشد که بصورت آنی از يك زبان (سیستم کلی دستور آن) سخن میگوید؛ ازین همکاری شعبه جدیدی در علوم پدید آمده بعنوان «Neurolinguistics - زبان شناسی دماغی» که مدعی است میتواند تخنیک های فراگرفتن زبان دوم، سوم، چهارم و... را مطالعه نماید؛ توقع میرود ازین دسپلین جدید تعلیم و تربیه زبان و هم رشته ترجمه چیزهای مفیدی بیاموزد.

ترجمه اصول و تخنیک هائی دارد که زبان شناسان و مدرسین زبان به آن آشنائی دارند.^(۱) ولی شرط اول ترجمه تسلط بر سیستم دستور و آگاهی از فرهنگ دو زبانیست که هدف ترجمه قرار میگیرند؛ زیرا ترجمه محض پیدا کردن و بهم چیدن کلمات معادل نی بلکه انتقال معانی است

(۱) هنگامیکه من در صنف سوم و چهارم دیپارتمنت انگلیسی پوهنتون ادبیات پوهنتون کابل مضمون ترجمه را تدریس میکردم، رساله ای بعنوان «تخنیک های ترجمه» برای استفاده شاگردان نوشته بودم، حدود ۵۰ صفحه، که توسط پوهنهی ادبیات به شکل طبع گسترده چاپ شده بود.

از يك زبان به زبان ديگر كه مستلزم فهم و درك مفاهيم فرهنگي
ميباشد. (۱)

در تخنيك ترجمه آمده است كه در ترجمه يك اثر، سبك نگارش
نویسنده آن كار مترجم را سهل يا مشكل ساخته ميتواند. اگر نویسنده
مطالب و مفاهيم را در قالب جملات مستقل افاده كرده باشد، ترجمه آن
آسان است؛ ولي اگر نویسنده كلمات و فقرات متعدد را در يك جمله
ادغام كند، جمله ايكه در بين مبتدء و خبر آن چندين مطلب و مفهوم
گنجانيده ميشود، كار مترجم را مشكل ميسازد. درنصورت، مترجم كه
هم مكلف است امانت ترجمه را رعايت كند (يعنى ازخود چيزي نتراشد)
و هم معانى را انتقال دهد، مجبور است از تخنيك هاى ترجمه كار گيرد.
در چنين مورد مترجم بايد مفاهيم شامل در جمله مدغم يا عبارت يك
زبان را به جملات مستقل در زبان ديگر افاده كند. (۲)

اثر بروس ريچاردسن كه اينك ترجمه دري آنرا درين رساله
ميخوانيد، از لحاظ سبك نگارش در قطار آثاري قرار ميگيرد كه ترجمه
آن مشكل است؛ علاوه بر اينكه در اكثر موارد مطالب و مفاهيم در قالب

(۱) يکنفرافغان به حيث اسپستانانك امریکائی تعین شده بود، ولی به وظیفه، محوله
چندان علاقه نداشت، ناوقت به دفتر حاضر میشد و هدايات محوله را اجرا نمیکرد، باری
آمر امریکائی او را نصیحت و سرزنش کرد. هموطن افغان با برآشتگی باو گفته بود:

Do you think I am shut and open to this chair?

آيا تو فکری میکنی من باين چوکی بند و باز هستم؟

مسموع است كه افغان ديگري اين ضرب المثل دري راچنين ترجمه كرده بود: دلم باغ باغ شد.
My heart became garden garden

(۲) فقره تركيبیست از كلمات زبان كه مبتدا وخبر ندارد، مثلاً: آسمان پر ستاره، استادان
مهاجر پوهنتون كابل، توده هاى عظيم برف در قله هاى شامخ هندوكش، و...
جمله تركيبیست از كلمات زبان كه مبتدا وخبر (فاعل و فعل) ميداشته باشد، و سه نوع
است: مستقل، مركب، مدغم.

عبارت تركيبیست از كلمات زبان كه چندين جمله در آن داخل باشد.

(يادداشت: اينها تعريف هاى قديم اند، كه زبانشناسى معاصر آنها را غي پذيرد)

جملات مدغم افاده شده، اصل موضوع- که همانا بررسی سیاست روسیه در ماورای قفقاز، آسیای مرکزی و افغانستان است- نیز به چند زبان و فرهنگ سر و کار دارد که يك مولف انگلیسی زبان از ورای زاید از بیست اثر آنرا مطالعه کرده است. باین ملحوظ، برای اینکه این اثر جنبه آموزشی پیدا کند من هردو متن -متن اصلی انگلیسی و ترجمه دری آن- را به مقابل همدیگر قرار داده ام تا برای کسانی که خواسته باشند به تخنیک های ترجمه آشنا شوند، سهولت فراهم گردد. هدف دیگر ازین روش اینست که این طالب العلم میخواهد از تجارب، نظرات و تصحیحات افغانها- خصوصاً استادان زبان، نویسندگان و مترجمین ماهر و معروف کشور- برای چاپ آینده، این اثر استفاده نمایند؛ لهذا دروازه نقد و انتقاد باز و قابل امتنان میباشد.

انگیزه من در ترجمه این اثر ادای دین است به وطنم، به شهیدان راه جهاد، به مجاهدینی که زنده مانده اند، و به نسل افغان تا ببینند که روسهای خون آشام به مقابل افغانها و افغانستان و افغانها به مقابل روسها چه کرده اند. وصیت من برای نسلهای آینده، افغان اینست تا از روسها نه تنها تاوان، بلکه انتقام بگیرند.

داوری نمیخواهد، خونبها نمیگیرد

انتقام میجوید، میهنی که من دارم

(مرحوم استاد عبدالرحمن پژواک)

از مؤلف کتاب، آقای بروس ریچاردسن که از دوستداران صمیمی افغان و افغانستان است، تشکر میکنم امتیاز ترجمه و نشر این اثر را بمن بخشیده اند.

دکتر سیدخلیل الله هاشمیان

سابق استاد پوهنهی ادبیات و علوم بشری

پوهنتون کابل- افغانستان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اهداء

به مردم افغانستان

که در آنها باوضاحت درخشنده یی غرور
ایمان راسخ و خودکفایتی يك ملت غیر قابل
تسخیر را می بینیم. و به آنها این کتاب
اهداء میشود.

بروس ریچاردسن

مقدمه

«بازی بزرگ» بارقابت و جنگ بین برتانایای عصر ملکه ویکتوریا و روسیه، تزاری در ماورای سرزمینهای وسیعی از قفقاز گرفته تا چین، از طریق معبرهای تنگ و متروک پامیرات و قراقرم در دشتهای سوزان کرمان و هلمند و در کاروانسراها و شهرهای واقع در «راه ابریشم» براه افتیده بود. هر دو قدرت تلاش داشتند بالای غنایم مادی و ثروتهای طبیعی هندوستان و مشرق زمین کنترل قایم سازند.

هنگامیکه اولین صحنه، این بازی شروع شد، سرحدات روسیه و هند برتانوی حدود دو هزار میل از یکدیگر فاصله داشتند. ولی در انجام این بازی، این فاصله در بعضی مواضع به بیست میل تقلیل یافته بود. اکنون در خلای ناشی از تجزیه، اتحاد جماهیر شوروی، بازهم سخن از سپاهیان روسی شنیده میشود که میخواهد «انگستان پای خود را در بحر هند مرطوب سازند.» پیتر هاپکرك

جنگ سرد، تازه ترین بخش بازی بزرگ، در مواضع مختلف سراسر جهان پیاپی شده و هنگامیکه این جنگ با انجام رسید، مردمان ذیدخل آن در جاهایشان فراموش و متروک شدند تا زندگی و مؤسسات اجتماعی خود را سر از نو باز بسازند. یکی از مشهورترین اینها افغانستان بود. افغانستان که در گذشته نه چندان دور سرزمین منزوی بود، دارای قله های شامخ و مستحکم و مردمانی سرسخت و مقاومت پذیر بوده، اهمیت آن به آینده جهان آنقدر مهم تلقی گردید که حکومت اضلاع متحده، امریکا بازیهای المپیک ماسکو در سال ۱۹۸۰ را تحریم نمود تا حمایت و هموائی خود را با مردم افغانستان نشان داده باشد.

آنگاه (که افغانستان تحت اشغال شوروی قرار گرفته بود) سیاست مداران غربی اعلام داشتند که خط اول جبهه آزادی در افغانستان در امتداد سلسله جبال عظیم و پر برف هندوکش و ساحل غربی آمو دریا، این رود افسانوی که زمانی اسکندر کبیر به مشکل از آن عبور کرد، قرار گرفته است. وزارت خارجه امریکا بعداً چنین اعلام داشت: «ما نباید نا امید و بی اعتماد شویم از کسانی که در هر قاره، از افغانستان گرفته تا نیکاراگوا، برای تقبیح تهاجم شوروی و تأمین حقوق مشروع خود ها زندگی خود را در خطر انداخته اند، همان نوع حقوقی که امریکا از بدو تولد خود داشته است.» این وعده شانزده سال قبل اظهار شده بود، اما آنگاه چنان بود و حالا چنین است.

افغانستان که در نتیجه سیزده سال «جنگ فراموش شده» با شوروی و سه سال کشمکش های خونین داخلی بین تنظیمهای مختلف سیاست خود، به يك مخروبه تبدیل شده است، یکبار دیگر نزد اکثر کشور های جهان يك کشور بیگانه و دور افتاده پنداشته میشود، خصوصاً توسط ابرقدرت هائیکه زمانی خون افغان را میریختند تا این

کشور را در کنترل خود در آورند، بدست فراموشی سپرده شده است.

انجام رقابت های جنگ سرد واقعاً یگانه دلیل بدبختی امروزی افغانستان نیست. تنظیمهای مضاعف مجاهدین که زمانی به مقابل سران کمونیستی دست نشانده ماسکو مصروف جنگ بودند، قسمت اعظم مسئولیت را که بعد از سقوط نجیب الله و برون ساختن کمونیست ها در سال ۱۹۹۲، ماشه تفنگها را بطرف یکدیگر دور دادند، بدوش دارند.

امروز، همان ابرقدرتهای قدیم و دیگران که زمانی قسمت عمده سلاح ابزار از تفنگ و ماشین دار گرفته تا مرمیهای راکتی و عراده جات زره دار و سایر انواع اسلحه را به جنگجویان کنونی میدادند، چندان تلاشی برای تقلیل این خونریزی و مصائبیکه در آن کشور پارچه شده مستولی است، بعمل نمی آورند. در نظر بعضیها مساعی و امداد بشری که توسط کشور های جهان برای افغانستان براه افتیده در مجموع آن بمقایسه مقادیر بزرگ پولیکه برای تطبیقات جنگ بخرج میرسید، بسیار ناچیزتر و قلیل تر مینماید.

در نزد متباقی کشور های جهان، جنگ وجهاد افغانستان با عقب نشینی قوای متهاجم شوروی در پانزدهم فروری ۱۹۸۹ خاتمه یافته ، ولی اکثر مردمان جهان این واقعیت را هنوز نادیده میگیرند که منازعه افغانستان اکنون (مقصد از دوره حکومت تنظیمی است) تقریباً همان مقدار تلفات را بار آورده که جنگ قبل از فروری ۱۹۸۹ بجا گذاشته بود.

درین اواخر هیچکدام از موسسات خیریه بین المللی که در کابل کار میکنند هیچ نوع کمک خارجی دریافت نداشته اند. در واقعیت موسسه یونیسف در ماه نوامبر ۱۹۹۵ بدون متنع قطع کمکهای خود

برای اطفال افغان را به ملحوظ اختلافات حل ناشدنی با طالبان، يك قدرت نظامی عمده كه اکنون در صدد اشغال پایتخت میباشد، اعلام داشت. معهذا در وضعیكه تضاد فاحش و همگانی مسلط میباشد، دولت روسیه به اراده، خلل ناپذیر بتكرار تراژیدی ۱۹۷۹ مصروف بوده يك حكومت غیر مشروع (ربانی) را كه در اثر عقده، قدرت طلبی خود از شهر كابل يك مخروبه ساخته است، پیهم كمك نظامی و پولی میدهد.

تا جائیكه بامداد اضلاع متحده، امریكا تعلق میگیرد، بقرار ارقامیكه ماه گذشته توسط وزارت خارجه امریكانشر گردید، كمك این كشور به افغانستان در سال ۱۹۹۵ بطور حد وسطی كمتر از يك دالر فی نفر افغان مسكون و مهاجر بوده است. درین زمستان (۱۹۹۵)، یگانه علایم امداد امریكا برای مردمیكه زمانی بحیث شیرصفقان و قهرمانان جنگ سرد نوازش شده بودند، عبارتند از يك تعداد كمپل های ارزان بیع و بوریا های نازك پلاستیکی كه توسط كاركنان موسسه بین المللی (كیبر) به محتاج ترین باشندگان جنگ زده، كابل توزیع شده است. عده زیاد كاركنان كمك های بشری، دولت اضلاع متحده، امریكا را قسماً مسؤول خونریزی و مصائب كنونی مردم افغانستان میدانند. باری محمد داود، عضو موسسه، سره میاشت افغانی گفته بود: «هنگامیكه شما بخانه کسی میزوید و سوراخی در قالین او ایجاد میکنید، بر شماست كه آنرا ترمیم كنید یا عوض آن قالین نو برایش بخرید.»

عده زیاد افغانهای تحصیلكرده كه وجوه و تخصیصیه های عظیم و بنیانات چرب امریكا را كه با سخاوت و وفرت از واشنگتن سرازیر میشد بخاطر دارند، اکنون سیاست امریكا در قبال افغانستان ترسناك و غیر عادلانه میخوانند. عده زیاد افغانها میگویند كه اضلاع متحده، امریكا به مادر وطن ما بسیار مدیون میباشد. يك نفر افغان كه از پانزده

سال باینظر در امریکا زندگی میکنند، گفت: «این درست است که ما وطن خود را آزاد ساختیم، اما ما همچنان خدمتی انجام دادیم که شما (امریکاییان) در بدل يك ترلیون دالر هم خریداری نمی توانستید.»
افغان مهاجر مذکور اضافه کرد که «البته ما تمام کردت سقوط اتحاد شوروی را مستحق نیستیم، اما ما علت اصلی این سقوط بودیم.» رقم اصلی خسارات انسانی، مالی و جایداد ها (ناشی از تهاجم شوروی) به افغانستان هنوز معلوم نبوده از روی تخمین و تصور ارائه میشود. اما اضافه از شانزده سال جنگ انسان کشی و تصفیه نژادی به منظور اشغال از طرف شوروی و جنگهای داخلی بعدی ناشی از آن، که توسط تهاجم قوای روسی از جانب ماسکو شروع شد، بطور یقین قیمت بس فاحش ولایتناهی را برین کشور تحمیل کرده است.

در افغانستان، کشوری که با اساس (سروی امور صحی و راهنماهای اجتماعی) ملل متحد، پنجمین فقیر ترین کشور دنیا میباشد، حدود دو ملیون انسان در دوره اشغال عساکر شوروی مقتول یا مفقود شده (و این رقم ۱۵ فیصد نفوس قبل از جنگ این کشور را تشکیل میدهد)، اکثر این تلفات از جمله نفوس ملکی بوده است. معهذا با وجود سخنان برازنده و پر و سر و صدا (جنگانه وار) که در مورد مفهوم کلمه (آزادی) شنیده میشود، این واقعیت همیشه روشن بوده است که در نظر اکثر زعمای جهان غرب، افغانستان در تخته شطرنج جیوپولیتیک جنگ سرد فقط تنها حیثیت يك پیاده گک را داشته، و منحيث تیاتر عملیات نظامی، بقول رئیس جمهور سابق امریکا، رونالد ریگان، موقعی است که میتوان به شوروی ها «بینی خونپر» حواله کرد.

هنگامیکه جنگ به حمایت سی، آی، ای به مقابل قشون شوروی در افغانستان در نهایت شدت رسیده بود، يك نفر روشنفکر افغان موسوم

به سید بها، الدین مجروح، یک سلسله پیشگوئی کرده بود که شاید افغانستان ضمیمه شوروی و در بلاک شوروی حل شود، یا شاید تجزیه شود. اما او مطبوع ترین پیشگوئی خود را «بزکشی» نامیده بود. (این اصطلاح نام یک بازی سپورتی افغان است که در آن اسپ سواران بالای تصاحب جسد ذبح شده، یک گوساله میرزمند) مجروح که بعداً توسط شخص ناشناسی بشهادت رسید، انجام تهاجم شوروی را طوری پیشگوئی کرده که تنظیم های مختلف بالای جسد مرده و به زمین افتاده افغانستان با یکدیگر خواهند جنگید. و همینطور هم شد که دیدیم. از دخول شورویها به افغانستان که برای ماجراجوئی مرگباری وارد شده بودند، اینک شانزده سال و از تاریخی که لشکر شوروی از دریای آمو دو باره به عقب نشینی گذشته، دُم خود را بین دو پا قات کردند، اینک هفت سال میگذرد. ضعف اخلاقی که این شکست در پی داشت، «ویتنام» شوروی (مقصد از ویتنام شوروی در اینجا افغانستان است) بطور قابل ملاحظه در ختم کمونیسم و تجزیه امپراطوری سهم داشت. برای اضلاع متحده آمریکا، این جنگ نه چندان مخفی، به حمایت از مقاومت ملی افغانها، موفقیت بزرگ جنگ سرد بود.

معهدا جنگ داخلی در افغانستان هرگز ختم نشد، پایتخت کشور، شهر کابل، چنان محاصره و بمبارمان را متحمل شد و چنان کشتار و تخریبات دید که بمراتب بیشتر از سارائو بوده است. اکنون قدرت مسیحانی جنبشی موسوم به طالبان که وعده از بین بردن فساد، اختناق و بی ایمان را با نور روشن اسلام داده است، در اطراف کابل تجمع کرده اند تا بار دیگر این شهر را بمحاصره بکشانند.

منافع خارجی در افغانستان، در جستجوی دریافت «جام مقدس» (منافع عظیم طبیعی و بازار های واره دار در منطقه)، هنوز هم در پخش

و توسعه نفوذ خود بطور سری، تفرقه انداز و تخریب کننده، از طریق ابراز شفقت بین گروه های رقیب سیاسی، قومی و تجزیه طلب، مساعی دامنہ دار بخرچ میدهند. هندوستان و روسیه بطور آشکار حکومت غیرمشروع ربانی را از طریق مناسبات معامله گری منفعت آمیزی که در دورہ استیلای شوروی ایجاد شده بود، حمایت میکنند؛ در حالیکہ پاکستان، عربستان سعودی و اضلاع متحدہ امریکا قرار مسموع قوای طالبان را رهبری و تقویت مینمایند. اکتور های دیگری منطقہ کہ حربانہ در جستجوی بازار های وارہ دار کشور های آسیای میانہ میباشند و در عین زمان آرزو دارند امنیت این منطقہ را متحول بسازند عبارتند از ایران، ترکیہ، ازبکستان و تاجکستان.

داستان افغانستان داستانیست فراموش شده کہ از صفحات اول جراید بدور افتاده است. دیگر هیچ هیأت کمرہ های تلویزیونی بہ آنجا نفیرود. مثل آنست کہ افغانستان خواب دہشت ناکی بودہ کہ فقط بعضی جزئیات آن بخاطر مانده باشد، آنہم آنقدر دور و قدیم مانند فجایع یک قرن دیگر امپراطوری برطانیہ. دنیائی کہ زمانی آنقدر توجہ بہ دگرگونیہا و انرژی زائیدہ آسیای وسطی و جنوبی داشت، خصوصاً در دورہ بازی بزرگ، اکنون بہ عجلہ بسوی رنجہا و اضطرابات دیگر پرداختہ است. برای مردم افغانستان، بازی مرگبار بزکشی هنوز ہم دوام دارد.

نوشتن داستان کامل افغانستان- شامل تمام واقعات ہمہ روز های آن مدت چیزی کم ہفدہ سال- باید منتظر روز دیگری باشد. برای من حیاتی پنداشتہ شد تا ہرچہ زود تر بعضی از برجستگیہای آن ہفدہ سال را چنانکہ بہ یک نفر سہیم در صحنہ ظاہر شدہ، در قید قلم در آورم.

پروسهء تحریر تاریخ آن واقعات خاص که در تاریخ خاطرات و مشاهدات شخصی خودم جیل شده است، مرا هرچند زمان به تکرار و امیداشت دینی که در برابر سعادت و افتخار بزرگ شناخت و همکاری با تعداد زیاد افغانهای با استعداد و متعهد دارم، اداء نمایم. عقیده مستحکم و جاودان و عشق آنها به کشور شان و آزادی رشته ایست که استعداد های متباین آنها را بهم پیوست میسازد.

باساس دور نمای تاریخی، سرنوشت افغانستان هم قابل پیشگوئی و هم قابل جلوگیری بود. بنا برآن، بخاطر نسلهای آینده، من بمقایسه و مقابلهء ستراتیژی سیاسی- نظامی شوروی در قفقاز و آسیای میانه، در امتداد قرون نهم و اوایل قرن بیستم به مقابل افغانستان پرداخته ام، معهدا در هرمرحلهء نگارش این رویداد، سخنان عاقلانهء فیلسوف معروف قرن نهم، جارج هیگل (۱۷۷۰-۱۸۳۱) بنظرم خطور میکرد که گفته است:

«اما آنچه را که تجربه و تاریخ می آموزد اینست- که مردمان و حکومت ها هرگز از تاریخ چیزی نیاموختند یا به اصولیکه ازتاریخ استخراج میشود هرگز عمل نکردند.»

سیاست روسیه در آسیای مرکزی

روسیه پیشتاز بافغانستان

در امتداد جنگ اشغالی روسیه، سرویسهای استخباراتی اتحاد جماهیر شوروی و از طریق آنها مشتریان شان در رأس حکومت افغانستان دارای تجارب کافی و مختلف معامله با قیام و حملات گوریلاتی مسلمانان بودند. قبل برین، مقابلهء مرگبار اتحاد شوروی با جنگهای خونین قفقاز در قرن نوزدهم میلادی به مقابل گروه نقشبندیه (قیام صوفیانه)، قیام اندیجان در وادی فرغانه در سال ۱۸۹۶ و قیام قزاقها در ۱۹۱۶ به عمل آمده بود. در نتیجه آن شورویها با برخورد های دامنه دار به مقابل قیام باسمچی در آسیای مرکزی و مسلمانان ناراض شمال قفقاز در دههء ۱۹۲۰، جنگ با مسلمانان کمونیست ملیگرا^(۱) از ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۶ و دو تعرض بالای کشورهای مسلمان بخارج از قلمرو شوروی (گیلان در سنه ۱۹۲۰-۲۱ و آذربایجان و کردستان در سنه ۱۹۴۵-۴۶) مصروف گردیدند. باین ترتیب اورگانهای مسؤول

(۱) اصطلاح «مسلمانان کمونیست ملی گرا» توسط الکساندر بینکسن و اس. ایندروز و بوش اختراع و بکار رفته که هردو از نویسندگان و دانشمندان معروف آسیای مرکزی میباشند.

شوروی بدون معلومات کافی و جمعی در باره اجرای يك انقلاب موفقانه در يك کشور اسلامی دارای نظام کاپیتالیستی نبودند، بلکه مطلع و مجهز بودند. (۱)

زعامت شوروی از فرصتهای مساعد زیادی جهت تطبیق این معلومات به منازعه افغانستان به ملحوظ اوضاع ستراتیژیکی متغیر منطقه و اعمال عجولانه حکومتهای موفق در افغانستان بعد از کودتای ۱۹۷۸ استفاده کرده نتوانستند. معهذا، در اوقات دیگر شورویها با استخدام بعضی اعضای مقاومت افغان که آنها را «باند های قراردادی» میخواندند، موفقیت ستراتیژیک بدست آوردند. این باند ها، همراه با

(۱) دانستن این مطلب واجد اهمیت است که اتحاد شوروی در ساحه تطبیق جنوساید(قتل بخاطر گرایش سیاسی، مذهبی، قومی، لسانی و غیره) در قطار همه کشور های جهان در ردیف اول قرار میگیرد. در دوره شامل سالهای ۱۹۱۷-۱۹۸۷، اتحاد شوروی سابق به تعداد ۶۱,۹۱۱,۰۰۰ میلیون نفر را کشته است که برابر تقریباً دو چند تمام مقتولین در جنگهای قرن بیستم میباشد، یعنی تعداد تلفات جنگ عمومی اول، جنگ عمومی دوم، تلفات جنگهای کوریا، ویتنام و سایر منازعات ملکی و بین المللی را که یکجا جمع کنیم بالغ بر ۳۸,۵۰۰,۰۰۰ میلیون نفر میرسد(که تقریباً برابر با نصف قتلهای جنوساید اتحاد شوروی در ظرف ۷۰ سال میباشد). قابل یادداشت است که در ارقام جنوساید شوروی تلفات ناشی از دفاع از کمونیزم و قلمرو اتحاد شوروی شامل نمی باشد. بشر شناس معروف موسوم به آر، جی، رومل در اثر خود به عنوان «کشتار توسط حکومت» چاپ سوم ۱۹۶۶ (ناشر: کمپنی ترانزکشن)، دولت شوروی را منحیث کشنده ترین دولت دنیا در قرن بیستم فهرست کرده و آنرا مجرم به (دیموساید) دانسته است. اصطلاح دیموساید را رومل چنین تعریف میکند:

جینوساید: در جمله عوامل دیگر، قتل مردم توسط يك حکومت بخاطر ارتباط یا عضویت آنها به يك گروه(چه نژادی باشد یا قومی، مذهبی، لسانی) پولیتیساید: قتل يك شخص یا مردیکه بخاطر نظریات سیاسی آنها یا برای مقاصد سیاسی توسط يك حکومت صورت بگیرد.

«ماس مرد» یا قتل عام: قتل بدون تشخیص یا مردم توسط يك حکومت. دیموساید: قتل يك شخص یا مردم توسط يك حکومت مشمول جینوساید، پولیتیساید و قتل عام.

برای مقاصد مقایسوی، ارقام کشتار های دیگر قرن بیستم عبارتند از: دولت چین کمونیستی ۲۳۶,۰۰۰ و ۳۵ میلیون - جرمنی نازی ۹۴۶,۰۰۰ و ۲۰ میلیون و چین کوانگتنگانگ ۱۰,۹۷۵,۰۰۰ میلیون.

كمك و راهنمایی مامورین خاد تربیه یافته (كا جی بی) و واحد های نظامی شوروی، بكامپین پاكسازی قومی به مقابل نفوس قبایل پشتون در مشرق افغانستان پرداختند كه هدف آن متوقف ساختن كاروانهای تجهیزات از كشور همسایه پاكستان بود، (نگاه: كلاس، صفحه ۱۳۰-۱۳۱). اتحاد شوروی از تاریخ كشور خود مشوره نمود و آموخت كه فارمولهای ذیل را برای حصول موفقیت در مقابله با قیام های مسلمانان تجویز میكرد:

(۱) دشمنی را متفرق بسازید و برای این منظور از تفرقه های قومی و مذهبی از هر کدام در هر موردیكه كار میداد استفاده كنید؛

(۲) بالای روشنفكران انتقاد جوی بومی، خصوصاً خانزادگان قبایلی، زعمای مذهبی عنعنوی و طبقه روشنفكر جدید اعتماد نكنید و فایق آئید؛

(۳) در هر محل يك حلقه قومی حزبی را تأسیس كنید؛

(۴) تأسیس يك اردوی ملی اسلامی را مانع شوید؛

(۵) يك ایدیالوجی كمونیستی را رونق دهید كه عناصر بسیار مناسب ماركسیزم-لنینیسم را رشد داده آنها را با واقعیت های محلی مدغم سازد و خود را بحیث ایدیالوجی موفق و فاتح جلوه گر سازد. (نگاه: بینگسن صفحه ۷۱)

برای روسها ایجاد مخالفت بین گروه های قومی، اجتماعی و مذهبی در اجتماعات دارای اقوام متعدد و مذاهب متعدد و در بین یكدیگر شان، و حمایت از ضعیف ترین آنها به مقابل قوی ترین شان، يك طرز العمل نو و تازه نبوده از قدیم به آنها آشنائی و ممارست دارند. هر

آئینه، این تاکتیک را با موفقیت کامل در جنگهای قفقاز در قرن نهم
 هنگامیکه اولیای دولت تزاری از (کباردی ها) و (کومیک ها) بمقابل (آوار
 ها) و (چیچن ها) حمایت میکردند و از (اوستیان های) مسیحی (معروف
 به قبایل آهتین) به مقابل (اوستیانهای) مسلمان (معروف به قبایل
 دیگر) و از (ارمنی های) مسیحی به مقابل (آذربائیجانی های) مسلمان و
 امثالهم حمایت مینمودند و یکی را به مقابل دیگر تحریک و تشویق به
 جنگ میکردند، دولت روسیه تزاری بکار میبرده است. و با استفاده و
 آموختن ازین تجارب، بلشویکها در سال ۱۹۱۸ گروه (بشکرها) را به
 مقابل رقیبان قویتر و جنگجو تر آنها (تاتار ها) ترجیح داده از اول الذکر
 حمایت نمودند. در سال ۱۹۲۰ بلشویکها در شمال قفقاز از
 قبایل (داگین) به مقابل (آوار ها) و از (انگوش ها) به مقابل (چیچن ها)
 حمایت و دفاع کردند. هنگام جنگهای داخلی قزاقستان، شورپها موفق
 گردیدند يك عده از قبایل کوچی را اغوا و طرفدار خود نموده آنها را به
 مقابل قبایل دیگر استعمال کنند. (نگاه: بینگسن، صفحه ۳)

در جنگ خوارزم، شورویها از دشمنی عننی نفوس مسکون و
 آرام (ازیک ها و قره کالپتک ها) به مقابل (ترکمن های) کوچی کار گرفتند.
 علاوه شورویها از بیطرفی شهرنشینان وادی فرغانه (اوزبکها و تاجکها)
 موفقانه و رندانه طوری کار گرفتند که دهقانان و کوچیان منطقه (عمدتاً
 اوزبکها، و قرغزها) را که ستون فقرات جنبش باسمچی را تشکیل
 میدادند، از حمایت آنها محروم ساختند. اصطلاح باسمچی را نامیکه در
 محاوره، روزمره، روسی موقف انقلابی پیدا کرده، مشتق از کلمه
 اوزبکی (باسماچ) است که معنی رهن را دارد. مقاومت باسمچی يك
 قیام گوریلاتی دهاتی بود که در وادی فرغانه بعد از سقوط و انهدام

خو قند بدست سپاهیان بلشویك تاجكستان شوروی، دفعه‌تاً نضج گرفت. (نگاه، بینگسن، صفحه ۳)

برای کسانی که در تاکتیک هائی ازین نوع مهارت داشتند، چنانکه روسها یقیناً داشتند، کشور افغانستان محیط ایدیالی مساعدی را تشکیل میداد که در آن میتوان بازی مشابه به «تفرقه بینداز و حکومت کن» را بسهولت براه انداخت. از لحاظ شکلیات در آن زمان ملتی بنام افغان وجود نداشت، فقط دولتی متشکل از گروه های متعدد قومی بدون علایم و شواهد همبستگی ملی تاریخی یا کنونی وجود داشت. در افغانستان ساختمان قومی بالای سلسله مراتب مغلق اجتماعی استوار است که پشتونها در رأس آن قرار داشته و بالنوبه تاجکها، نورستانیها، مردمان مختلف ترك نژاد (از قبیل ازبك، تركمن، قرغز)، بلوچها، و در پایان آن هزاره ها قرار گرفته اند. (نگاه: رسول امین، صفحه ۳۲۸-۳۳۰)

البته در تنوری شورویها استدلال میکردند که امکان ایجاد مخالفت با این گروه های قومی در بین یکدیگر شان وجود داشت یا قسماً در آن آغشته بودند اما بطور غیر موثر، بطور مثال چند تا ازین ترکیبهای ممکن را نام میگیریم: مقابل ساختن قبایل پشتون در برابر یکدیگر شان، مقابل ساختن سنی ها با شیعه ها، مقابل ساختن اسماعیلی ها با شیعه ها و سنی ها هردو، مقابل ساختن شهر نشینان با دهقانان دهات و قبایل، معهداً شورویها که در يك محیط ستراتیژيك سیال گیر آمده بودند و در سیاسیات قومی محلی نیز نابلد و نا آشنا بودند، نتوانستند يك ستراتیژی موفق برای جدا ساختن دایمی دشمنان سرسخت خود طرح و تطبیق کنند. (نگاه: بینگسن، صفحه ۶)

این ناکامی شورویها را میتوان به يك عده عواملی مربوط دانست که توانائی کنترل بعضی از آنها را شورویها هرگز تبارز ندادند، و بعضی دیگر این عوامل توسط حکومتهای ظالم تره کی و امین خلق شدند. سه دلیل ذیل برای توضیح این ناکامی ها ارائه شده است:

اول- تره کی و امین پالیسی های شدید و ظالمانه و ضد روشنفکری و ضد سران ملی را تعقیب کردند که منتج به قتل عام تعداد زیاد سران قبایل گردید. ببرک کارمل سعی نمود این اشتباه را ترمیم کند اما او نتوانست يك استراتژی واضح را به مقابل متباقی سران قبایل که از کشتار تره کی- امین نجات یافته بودند، طرح و تبارز دهد. این سراسیمگی پیشتر ازین هرگز در جانی بهتر از حادثهء زیر افاده نشده است:

«در ماه های فروری و مارچ ۱۹۸۰، در حالیکه کارمل تلاش میوزید سران قبایلی پکتیا و قندهار را (که بسیاری از آنها را از زندان بدنام پلچرخی رها کرده بود) بحمايت از حکومت خود تشویق نماید، قوای هوائی روسی بالای عین همین قبایل بمبهای ناپالم میریختند.» (نگاه: کاکر، صفحه ۵۱-۵۷)

دوم- در حالیکه اجتماعات قزاق، بشکر، تاجک و ترکمن بطور عنعنوی متمایل بحمايت از سران قومی خود میباشند (چنانکه در شمال شرق و منطقه پنجشیر خواهیم دید)، قبایل پشتون بسیار «دیموکراتیک» بوده و بنا بر آن کمتر قابل جذب برای همکاری برای مقاصد عمده فروشی میباشند. در اجتماعات پشتون قدرت توسط جرگهء مشران تبارز می یابد

که هريك در آن مستحق نظر و رأى ميباشند، به توسط قانون ميراث يا فرمان بيروكراتيك. حاجت به تذكر نيست كه حصول هر نوع موافقت در جرگه ها يك كار مشكل است، چه رسد به توافقي از جانب يك جرگه. پشتونهاي كاملاً مستقل بالاي همكاري با يك رژيم كمونيستي كه يك موضوع مورد مناقشه ميباشد. (نگاه: رسول امين، صفحه ۳۲۸-۳۳۰)

سوم- شايد بخاطر احساس ترس از چنين تاكتيك توسط حكومتهاي افغان و آلهء دست شوروي بود كه مجاهدين افغان به سرعت و بدون تشريفات رسمي همكاران حكومت كمونيستي را نابود ساختند. معهذا از طريق تشويق، ارتشاء و وعده هاي چوكي، نمايندگان استخبارات شوروي (كا جي بي) از قبائل جاجي و منگل ولايت پكتيا يكدعه افراد را جذب توانستند. طرفه اينكه زبان آور ترين كودتاي استخباراتي توسط نمايندگان (كا جي بي) جذب و شكار احمد شاه مسعود بود كه به تنهائي بالاي ارتفاعات ستراتيژيك در امتداد شاهراه مواصلاتي داراي ارتباط حياتي رس رساني بكاپل، يعني شاهراه كابل- حيرتان، مسلط بود. (نگاه: گروموف، صفحه ۱۸۸-۱۹۷). معهذا، شورويها با وجوديكه از طريق رژيمهاي مختلف افغان امور خود را تدوير ميكردند، درمجموع از جذب يك تعداد قابل ملاحظهء سران مهم قبائل پشتون ياحتي سوق دادن آنها به بيطرفي، ناكام ماندند. (نگاه: بنيسكن، صفحه ۱۰)

شورويها در آسياي مركزي و قفقاز در دههء ۱۹۲۰ بيشتر باين ملحوظ موفق گرديدند كه ضرورت حصول حد اقل حمايت موقتي سه عامل عمدهء آن اجتماعات را شناخته بودند: نجات واصلت قبائلي،

زعامت مذهبی و طبقه، روشنفکر بومی^(۱) اولیای دولت تزاری مهارت فوق العاده در جلب و جذب سران عنعنوی سرزمینهای مسلمان نشین که تازه فتح و به امپراطوری روسیه ضمیمه شده بودند، نشان دادند. زعامت بلشویک نیز از عین تاکتیک ها در دهه ۱۹۲۰ هنگامی کار گرفت که لزوم جذب دو باره، مستعمرات میراثی خود را احساس کردند. همانند اسلاف تزاری خود، زعامت جدید شوروی تحت ریاست لینن و ستالین که بحیث رهبر کمیساریت ملیتها (نارکوم ناتس) در حکومت «کریز کرده» شوروی خدمت میکردند، در رابطه با جذب دو باره، مستعمرات میراثی خود موفقیت های بینظیر حاصل نموده، ظفر نهائی خود را در آسیای میانه، قفقاز و والگای وسطی تأمین نمودند. این ستراتیژی بود که نصاب و سوانحی برای عمال استخباراتی شوروی در افغانستان فراهم نمود.

جلب و ارضای غیر عادی سران مسلمان قبایل توسط نمایندگان بلشویک که به هنگام جنگ داخلی در قزاقستان صورت گرفت، نتایج عالی دربر داشت. هنگامیکه یک باتیر (رهبر قبیله قبل از انقلاب) قزاق، یک سلطان یا یک خان قوم با بلشویکها همکار و طرفدار میشد، گروه، قبیله یا قوم او بطور اتوماتیک متابعت میکردند. در مورد قبیله مهم (قپچاق) و تمام سپاه اسپ سوار (بوکی) همینطور شد.

(۱) نگاه: سند کمیته مرکزی مؤرخ اول اپریل ۱۹۷۹ بامضای وزیر خارجه آندری گرومبیکو، وزیر دفاع دیتمتری یوسینوف، رئیس کا جی بی پوری آندروپوف و رئیس اداره روابط بین المللی اتحاد شوروی پوریس پونوماریف.

عنوان این سند: «پالیسی آینده ما بارتباط اوضاع افغانستان». ماده نمبر ۵ نمبر ۲۷۹- جی اس، نمبر ۲۵- اس- ۵۷۶، منبع اس سی سی دی، فساند ۸۹، لست ۱۴، داکمونت ۱۰۲۸. «پدوام معطوف گردانیدن توجه زعامت افغان بضرورت تطبیق اقدامات لازم در بین ملاهای اسلام در کشور به منظور جداسازی (تفرقه اندازی) آنها و تقلیل نفوذ زعمای ارتجاعی اسلامی بالای مردم.»

زعمای این گروه ها موسوم به «جانگلدین» و علی خان (بوکی خانوف) در اثنای جنگهای مردمی بحزب کمونیست شوروی شامل شدند، بامید اینکه روسها بوعده های خود برای اعاده حق تعیین سرنوشت ملی و کمکهای اقتصادی بآنها ایفا خواهد کرد، اما لینن و همکاران او هرگز باجرای آن حاضر نشدند. جانگلدین و بوکی خانوف هردو توسط ستالین در سال ۱۹۲۳ از بین برده شدند. (نگاه بنیگسن، صفحه ۱۰)

در مراحل اولیه جنگ شوروی-افغان که در ۱۹۸۲ شروع شد، احمدشاه مسعود قوماندان تاجکی قوای مقاومت در دره پنجشیر، مردیکه از تعلیمات و اندیشه های (تیتو)، (ماوتی تونگ)، (وونگوین گیاپ) و (چی گیویرا) آموخته بود، و تصادفاً جانگلدین و بورکی خانوف نیز برای عین مقاصد و عیناً به همینطور قبلاً از آنها آموخته بودند، نزد روسها رفت و پلان جنگی و دفاعی خود را نیز همراهی خود برد. (نگاه: گروموف، صفحه ۱۸۸-۱۹۷)

علاوتاً پلانهای توطئه آمیز احمد شاه مسعود که قیمت احضار و تطبیق آنها از رهگذر رنجها و خسارات بشری و اقتصادی برای افغانستان فوق العاده بلند تمام شده است تا امروز با هر حامیان سابق شوروی او دوام دارد. (نگاه: هاتلت، صفحه ۲۵)

يك موفقیت غیر عادی دیگر بلشویك در اثنای جنگ مردمی داخلی همانا فاسد ساختن رهبران مذهبی مهم مسلمان بود. این موفقیت بطور وسیع به مظفر شدن نهائی بلشویك ها بالای گوریلاهای مسلمان آسیای مرکزی یعنی باسمچی ها انجامید، این ملاها که بعداً بعنوان «ملاهای سرخ» خوانده شدند، در موقف رهبری حملات بالای آن

ملاهای بیشتر محافظه کار مسلمان قرار گرفتند که با رژیم جدید شوروی کمونیستی مخالف بودند. در نتیجه ، بلشویک ها همچنان توانستند بیطرفی رهبر روحانی مسلمان (اوقا) را که شخص دارای نفوذ و پرستیژ عالی و هم نهایت محافظه کار بود و در سنه ۱۷۸۳ توسط کاترین دوم تاسیس شده بود ، تأمین نمایند. رضی الدین فرحت‌دین- اوغلو، مفتی اوقا، با وجود نفرت او از «کمونیزم الحادی» از حمایت و تائید باسماچها حایزه اعدام رهبر روحانی را بدست (چکا) برابر ساختند، بدین ترتیب بلشویکها بعد از آنکه او را استعمال نمودند متعاقباً او را نیز کشتند. از آن زمانیکه روسیه در تحت کنترل تزارها به توسعه جوئی در شرق شروع نمود ، مسلمانان به مقابل تهاجم روسیه با جدیت مقاومت کردند. تزارها تقریباً يك قرن (از ۱۷۸۳ تا ۱۸۵۹) سعی نمودند که قسمتهای شمال قفقاز را فتح کنند و بعد از انقلاب کمونیستی ۱۹۱۷ و سقوط سلطنت تزاری، رژیم شوروی در آن ناحیه قفقاز بدون مقاومت شدید قبول نگردید. (نگاه: بنیگسن، صفحه ۲۸۷)

جنبش باسماچی در آسیای مرکزی که در بعضی جنبه ها با مقاومت افغانها قابل مقایسه میباشد، مدت ده سال (از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۸ که حمایت و پناه دادن افغانها به جنگجویان باسماچی قطع گردید) دوام نمود، معهذا این جنبش در سال ۱۹۳۶ بالاخره مغلوب ساخته شد. شاید علت آن این بوده که تعداد زیاد اعضای جنبش باسماچی که مسلمانان عنعنوی بودند احساس نمودند که کمونیزم نمی تواند با اسلام سازش نماید، و برخلاف جنگ شوروی- افغان، جنبش باسماچی هرگز خصومت يك جهاد (جنگ مذهبی) را حایز نگردید. (نگاه: بنیگسن، صفحه ۲۸۸-۲۸۹)

شورویها در افغانستان توانستند بالای همین تجارب حساب نموده مقاصد خود را پیش ببرند. رهبران کمونیست افغان در تلاش و طرز العمل شان بطرف انقلاب شور در ماه اپریل ۱۹۷۸، چه در تحت هدایت شوروی و چه بطور مستقل (و در هر دو صورت احمقانه) هدایت شدند تا به يك کامپین شدید ضد مذهبی همراه با فشار و تقلا برخورد کنند. تره کی و امین هردو واضحاً تصمیم خود برای زایل ساختن تسلط اسلام بالای مردم افغانستان و تعویض اسلام با اعمار «سوسیالیزم» بصورت مکرر و با حملات شدید بالای رهبران اسلامی و موسسات اسلامی سخنرانیها و تقریرها سر دادند. مقررء جدیدی که کمونیستها ساختند و به فرمان کمیتهء مرکزی صادر گردید به حکومت کمونیستی کنترول کامل امور مالی و اعانه های تمام مساجد و سایر موسسات مذهبی را که قبلاً همه مستقل بودند، تفویض نمود. فقط يك امضاء، خود ارادیت ملاها و رهبران مذهبی را باطل ساخت و آنها را کاملاً متکی به رژیم کمونیستی قرار داد که البته معروض کنترول مستقیم و آلهء دست شدن کمونیستها قرار گرفتند. ملاها که بدین نهج تحت فرمان بیروکراتیک قرار گرفتند (و توسط موسسهء خاد از طریق وزارت امور اسلامی معاش می گرفتند) بحیث ایجنتهای پولیس مخفی موقف گرفتند. (نگاه: امین، صفحه ۳۰۸-۳۰۹)

طرز معاملهء تبعیض آمیز اتحاد شوروی با اتباع مسلمان آن کشور از افغانها مخفی نمانده، عدهء زیاد افغانها یقیناً بطور واقعبینانه یا غیر آن، باین استنتاج رسیده خواهند بود که رهبران شوروی در عقب پلانها و پروگرامهای تره کی و امین قرار گرفته بودند. بخاطر همین کامپین غیر واقعبینانه، رسمی و ضد مذهبی دولت کمونیستی به مقابل

فعالیت های مجاهدین بود که مجاهدین ملاهای اسلامی همکار دولت را نابود میساختند و لهذا مقاومت ملی توانست جهت حرکت خود را کلاً بالای موضوع دین و اسلام استوار و متمرکز بسازد. بدین نهج جنگهای گوریلاتی خاصیت جهاد را حایز گردید که در آن هیچنوع معامله گری و گذشت امکان پذیر نبود.

حامیان انقلاب سلا ۱۹۷۸ افغانستان تجارب بسیار موفقیت آمیز گذشته را نادیده گرفته مساعی همه جانبه را برای دگرگون ساختن جامعه، عنعنای اسلامی به شکل نهایت افراطی آن براه انداختند. بنا بر بیخبری و غفلت، استخبارات ناقص، قضاوتهای خراب یا مشوره های غلط و ناقص (و شاید هم در نتیجه هر چهار طرز العمل فوق) رهبران انقلابی افغانستان که آلهء دست شوری بودند بطور احمقانه راه انقلاب خالص سوسیالستی را از طریق تطبیق جنگ طبقاتی موهوم در پیش گرفته بدین نهج میخواستند اصلاحات ناممکن را پیاده کنند. (نگاه: بینگسن، افغانستان و مسلمانان اتحاد شوروی، صفحه ۲۹۲-۲۹۳)

در آخرین تحلیل، با وجود برخورداری از برتری و علویت نهایت وسیع نظامی و استخباراتی، مساعی اتحاد شوروی برای نابود ساختن جامعه عنعنای اسلامی از طریق تدابیر پیشکش کردن چوکی، رشوه دادن، وعده اعطای خود مختاری داخلی و وعده کمک نظامی شوروی بحیث يك قدرت مولد برای مقابله با دشمنان عنعنوی، باستثنی چند موردیکه قبلاً تذکار یافت، بکلی به ناکامی انجامید. از اینجاست که این پالیسی ناقص و معیوب بود، چونکه مبتنی بر ضرب المثل صد ساله یی بود که میگفت: «خرس روسی یقیناً واجد قدرت همه جانبه تا آنوقت است که بداند حیوانات دیگر طرف معامله او بکلی ناتوان میباشد.»

ارتش شوروی که از طریق تبلیغات رسمی کمونیستی، بحیث
ارتش درجه اول جهان معرفی و مشهور شده بود، و غیر قابل تسخیر،
مقاومت ناپذیر و حایز قدرت نابود سازی هر نوع برتری تخنیکی شناخته
شده بود، اینک در برابر مقاومت مصمم و سرسخت مردمانی نچندان
مسلح ایستادگی نتوانست. در افغانستان، سپاهی روسی جنگجوی
ضعیف، صاحب منصبان روسی بی ارزش، سرقوماندانان روسی برای طرح
ستراتیژیها و تاکتیکهای مؤثر و مناسب، بی کفایت و ناتوان ثابت
گردیدند. بطور خلاصه، مشهود گردید که میتوان با روسیه چلینج داد،
چنانچه امروز شاهد مبارزه آزادیخواهی مردم چیچنیا میباشیم. بنا برآن
درس عبرت برای روسیه باید کلاً واضح باشد: جنگ افغانستان برای
جهان اسلام منحیث یک جهاد و یک جنبش آزادیخواهی ملی هردو چنین
تلقى گردیده که اسلام درین جنگ عنصر ضروری ایدیالوجی را واجد بوده
است. متأسفانه، در جریان هفتاد سال اخیر اسلام توسط شورویها منحیث
یک دین کهنه و متروک و قرون وسطی نمایش داده شده و اکنون دولت فعلی
روسیه نیز به همان نوع تبلیغات مصروف است. ولی امروز می بینیم که
اسلام جوانتر، متحرکتر و دارای ظرفیت تحریک بیشتر از دولت فرسوده،
مشرف به مرگ روسی تبارز نموده، در حالیکه روسیه، کنونی حالا بطرز
العمل زمین گیری گرانیده است. (نگاه: رسول امین، صفحه ۳۰۹)

افغانستان

هنگامیکه والری واستروتین پُست قوماندهء جدید خود را اشغال نمود، او ملتفت گردید که فاجعهء بسیار قدیمی در افغانستان یعنی سیستم ضبط احوالات (استخبارات) ضعیف هنوز هم مثل سابق مزمن و مستولی میباشد. این نوع شبکه استخبارات که از طریق منابع شوروی یا افغانی میسر بود معمولاً بطور نا امید و ارانه مشمول معامله گریها میبود. بنا بر آن دگروال والری واستروتین با استفاده از منابع داخل قشون خود وسایل و دستگاه جمع آوری استخبارات خاصی را برای خود آماده ساخت. در جریان زمان جنگ، هر لشکر و هر فرقه سپاه شوروی يك دستگاه «سپتسپروپ» (تبلیغات مخصوص) با خود ضمیمه داشت که جزئی از ساختمان سیاسی داخل نظام حربی شوروی بود. واستروتین بزودی ملتفت گردید که امر ادارهء (سپتسپروپ) فرقهء او، کاپیتان فرانز کلینسوویچ دارای استعداد فوق العاده بوده و بطور بسیار مفید تر استخدام شده میتواند. آنگاه این واحد (سپتسپروپ) را به حیث يك اورگان اضافی استخباراتی در آورد و وظایف خاصی به آن سپرد تا با رهبران مقاومت ملی تماس و مناسبات قایم ساخته از طریق مبادلهء رشوت

گروه های مجاهدین را برای همکاری با حکومت کابل حاضر سازد. (نگاه: شوفیلد، ص ۱۱۳)

یکی از جالبترین مساعی استخباراتی این واحد استخباراتی حصول قراردادی بود که با معروف ترین قوماندان گوریلاتی درهء پنجشیر، احمد شاه مسعود، منعقد گردید. مسعود از جانب خود تقاضای پرداخت رشوتی به مبلغ حدود ۳۵۰,۰۰۰ (سه صد و پنجاه هزار) دالر را نمود و آنرا به مقابل امضای قرارداد مصالحه در ماه فروری ۱۹۸۳ دریافت نمود. (نگاه: فودوتوف)

این توافق در نوع خود دومین قرارداد عدم تعرض بود که مسعود با اولیای امور نظامی شوروی امضاء کرده بود؛ توافق اولی در ماه جون ۱۹۸۲ صورت گرفته بود. علاوه بر دریافت پول، مسعود سه تقاضای دیگر خود را نیز بر اولیای نظامی شوروی قبولانده بود، از اینقرار:

- ۱- مذاکرات مستقیم و متداوم با اولیای نظامی شوروی (به عوض حکومت ببرک کارمل)

- ۲- دریافت کمک نظامی شوروی برای مقابله با دشمنان خودش.

- ۳- سلطهء آزادی داخلی بالای درهء پنجشیر. (نگاه: امستوتز، ص ۲۹۲)

هنگامیکه فرانز کلینسویچ به قوماندان مافوق نظامی خود، دگروال راستروتین اطلاع داد که احمد شاه مسعود متمایل به مفکورهء قیام مناسبات فعال و متداوم با قشون شوروی میباشد، به کلینسویچ گفته شد که بنابر اهمیت ستراتیژیک این کودتای استخباراتی برای او نشان

فهرمائی شجاعت سفارش نموده است (نگاه: نخبه های روسی، ص ۱۱۳-۱۱۴)

کلینسوویچ در باره ملاقات خود بامسعود چنین راپور داده بود:

«نزاع های ذات البینی داخلی همیشه برای ما مفید بوده است،
ا من هم به آن جهت علاقمند شدم. ما (مسعود و من) در يك موضع
طرف. در يك نقطهء مرتفع که هر دو از آنجا میتوانستیم اراضی را که
او میخواست تحت کنترل داشته باشد تماشا کنیم، با هم دیدیم. بعد از آن
او نزد من بوقت شب آمد و با هم قرارداد را امضاء کردیم. مسعود به
موجب این قرارداد بالای سپاهیان شوروی یا حکومت کابل در اراضی
تحت کنترل خود حمله نخواهد کرد، و هر پیلوت شوروی را که طیاره اش
سقوط داده شود، کمک خواهد کرد، تا آنوقت که ما او را تنها گذاشته
بامور او مداخله نکنیم و برای او مواد و تجهیزات طبی، غذا و اسلحه کمک
کنیم. این نوع معامله با «باند های قراردادی» نامنهاد رسماً مجاز قرار
داده شده، هدف آن جستجوی طریقه های سیاسی است به منظور
جلوگیری از ضرورت استخدام عملیات بزرگتر نظامی. (نگاه: شوفیلد:
نخبه های سیاسی روسی، ص ۱۱۴)»

واستروتین علناً متذکر شده بود که فرقه هوائی نمبر ۳۴۵ قشون
شوروی برای مدتی همکار بسیار نزدیک احمد شاه مسعود برقرار ساخته
و بمعیت او گروه های مجاهدین را که برای تنظیم های دیگر کار میکردند
و دشمنان درجه اول مسعود نیز بودند، نابود ساخته بودند. (نگاه:
شوفیلد، نخبه های شوروی، ص ۱۱۳-۱۱۴)

دگروال و استروتین این گروه جمع آوری استخبارات تحت نظر

فرانز کلینسوویچ را «شاملون» نام گذاشته بود که بعد از گذشت ماه‌ها بحیث یک بازوی بسیار باکفایت جمع‌آوری استخبارات برای قوای ۳۴۵ تبارز نموده بود. این گروه مشتمل بر فارغ‌التحصیلان پوهنتون یا انستیتوت‌های شوروی بوده اکثرشان در سنین بالاتر از بیست سالگی قرار داشته عمدتاً اوزبک یا تاجیک بودند ولی السنه پشتو، دری و هندی را نیز میدانستند. آنها به فرهنگ و کلتور مردم افغان به مقایسه صاحب منصبان هوایی سلاویک، شناخت به مراتب بهتر داشتند.

انعقاد این نوع قرارداد‌های صلح با رهبران مقاومت بخاطر واجد اهمیت بود که از طریق آنها حد اقل میتوانستیم کاروانهای نظامی شوروی را در بعضی قسمت‌های شاهراه بشمول سالنگ که خط حیاتی مواصلات برای شهر کابل بود، بطور محفوظ عبور دهیم. برای کلینسوویچ که در افغانستان برای هرکس بنام «کپتان فرانز» معرفی شده بود، (زیرا مردمان محلی در تلفظ اسم فامیلی او مشکلات داشتند) قایم ساختن تماس با احمد شاه مسعود به مراتب مشکلتر از ترتیب ملاقات باهریک از رهبران دیگر مقاومت بود. کلینسوویچ باری نوشته بود:

«برای من بسیار مشکل بود کسی را پیدا کنم که متعایل به بردن پیامی به او باشد، عده زیادی از عکس‌العمل او در تشویش بودند و هویدا بود که او نیز در باره عکس‌العمل گروه‌های دیگر تشویش داشت.» (نگاه: شوفیلد، ص ۱۱۲)

موقف مسعود درین معامله از این قرار بود که اگر او حاضر به معامله‌گری و انعقاد قرارداد با قوای شوروی شود، انجام عین عمل برای

سایر گروه های مقاومت به مراتب سهلتر خواهد بود. و استرویتین همچنین استدلال میکرد که انعقاد قرارداد با مسعود يك کودتای پرازنده، ستراتژیژك و سیاسی خواهد بود. لهذا به سپتسپروپ عالیترین درجه، صلاحیت اعطاء گردیده بود تا زمینه های وسیع تعهدات را به منظور تأمین تماس و مناسبات فعال و مستدام با احمد شاه مسعود تدارك نماید. (نگاه: سودوپلاتوف) (۱۱)

کلینسوویچ تفصیل پیشنهادی را که با احمد شاه مسعود شده بود چنین در قید قلم در آورده است:

«میخواهم بدانند که من حاضرم بهرجا و هر وقت که میسر گردد بدون سلاح بیدار او بروم. ما بشخصیکه پیام ما را با احمد شاه مسعود میسرساند شش لاری کاماز پُر از بوره، گندم، برنج و کالا دادیم. ما درحالت اضطراب شدید درانتظار جواب او بودیم... که بطور مثبت بما رسید. او بملاقات ما موافقت کرد، توأم با عقد يك معامله و قرارداد.» (نگاه: شوفیلد: نخبه های روسی، ص ۱۱۳)

فران کلینسوویچ میگوید که قرارداد های منعقد شده بین حمله آوران و جنگجویان افغان و اولیای نظامی شوروی هنگامی به مشکلات و

(۱) در مصاحبه ای که بتاريخ ۱۴ اگست ۱۹۹۵ در شهر باستان صورت گرفته بود، سودوپلاتوف، کارمند سابق کا جی بی، مولف آثار و پروفیسر تاریخ در پوهنتون ماسکو مطالب ذیل را بیان داشت: «مسعود برای ما در افغانستان يك مجرای عقبی بود، او همچنین در اکادمی نظامی پرونز تحت يك نام مستعار همراهی چند نفر از یاران نزدیک خود تحصیل کرده بود. این مطلب در نشریه (اوگونیک) توسط آرتیم بوروویک گزارش یافته است. راجع به تاریخ های مورد بحث (مقصد دوره، تحصیل مسعود در شوروی است - مترجم) من اطمینان قطعی ندارم، شاید در سال ۱۹۸۳ یا ۱۹۸۵ بوده باشد.»

معضلات مواجه گردید که موسسه استخبارات نظامی شوروی و کا جی بی مداخلات خود را شروع کردند و بقرار یادداشت فرانز کلینسوویچ گویا آنها «همه چیز را مُردار ساختند.» طرز العمل آنها طوری بود که ماه های دراز مذاکرات خسته کننده بین گروه های مختلف مقاومت ملی را در بر میگرفت. عدهء زیاد صاحب منصبان مسلکی و کارکنان قوای هوایی احساس و رنج بی اطاعتی میبردند ازاینکه میدیدند آمران استخبارات نظامی و کا جی بی، منحیث نخبه های مریض و مرگبار، اکثر اوقات زندگی و امنیت افراد شوروی را قربان ملاحظات سیاسی، ایدیالوجیکی و کریر بازی میکردند. صاحب منصبانیکه در رأس گروپ های عملیاتی مقرر شده بودند از قبیل شاملون (واحد خاص تبلیغاتی)، سپتسپروپ و ده ها واحد دیگر در اکثر موارد فقط تحت اثر مستقیم دگروال والری و استروتین قرار داشتند و خود او نیز مستقل از مؤسسه استخباراتی نظامی و کا جی بی عمل میکرد. (نگاه: شوفیلد: نخبه های روسی، ص ۱۱۵)

شاملون در تأمین خطوط مواصلاتی و اعزام کاروانهای تجهیزات به طرف کابل بی نهایت موفق بوده از موجودیت قرارداد های غیر تجاویز با «گروه های قراردادی» و در رأس آن قرارداد مهم با مسعود، بسیار راضی و شکرگذار بود. درتحلیل نهائی، يك پیشرفت قابل ملاحظهء استراتیژیک و همچنان تمدید جنگ هنگامی به سهولت میسر گردید که عاملین و کارکنان شوروی باموفقیت کامل اطمینان، صداقت واعتماد «گروه های قراردادی» را تأمین توانستند. (نگاه: شیبارتین، ص ۱۸۰)

داستان سپاهیان

شهادت شفاهی ایوان شاملون (سپاهی روسی که برای جنگ به افغانستان اعزام شده بود) نمایانگر این واقعیت است که چطور بعضی عناصر مقاومت ملی افغان موقف ارتباط حیاتی برای پلان گذاری شوروی را فراهم ساختند تا شوروی ها توانستند خطوط مواصلاتی و تجهیزات بین شمالی ترین مناطق کوهستانی و پایتخت کابل را مصئون گردانند. اینست گفتار شاملوف:

نام من ایوان شومیلیوف است. من در سال ۱۹۸۷ به افغانستان رفتم و با آخرین قطعه، ایکه در سال ۱۹۸۹ مرخص شد ترخیص شدم. من بعد از دریافت تربیه، لازمه نظامی به افغانستان رفتم. طول مدت تربیه، ما کوتاه شد، فقط دو ماه را در برگرفت. من بحیث فیرکننده ماشیندار تربیه شده بودم. بعد از آن دوماه، دولت شوروی باعزام سپاه خود به افغانستان شروع کرد، گروپ اول، سپس گروپ دوم، و بعداً سوم. حدود شصت نفر باقیمانده بود. بما گفته شد که یک قطعه، نمونه از کسانیکه باقی مانده ساخته میشود و هدف آن اینست تا به جنرالهای

سپاه نمایش داده شود که چه نوع تعلیم تربیه نظامی تکمیل و تطبیق شده است. معه‌ذا بزودی هویدا گردید که یک گروپ دیگر نیز باید به افغانستان اعزام گردد. لهذا از جمله سی نفر متباقی ده نفر آنرا انتخاب کردند و من هم درجمله همین ده نفر بودم. ما از طریق ترمز بالای لاریهای نوع کاماز به افغانستان سفر کردیم. اول بما گفته شد که به غزنی برده می‌شویم. در دفتر گمرک بما معلوم شد که رهسپار قندز می‌باشیم. اما در نهایت به تاشقرغان رسیدیم.

در اولین محلیکه من بخدمت گماشته شدم تاشقرغان بود. بعد از آن به چند محل مختلف دیگر کار کردم چونکه قبل از عقب نشینی سپاه ما، تغییرات زیادی رخ داده بود. در تاشقرغان، من جزء یک قطعه ماشیندار بودم، بعد از آن در قطعه استخبارات کار کردم و بالاخره به غن‌داستخبارات قندز تبدیل گردیدم.

قبل از عقب نشینی قوای شوروی از افغانستان، قطعه ما در ناحیه تحت تسلط فرقه ۲۰۱ مصروف عملیات بود که در مجاورت سمنگان و بغلان قرار داشت. احمد شاه مسعود قوماندان گوریلاتی درین منطقه بود. مسعود در اکادمی نظامی ماسکو همزمان با جنرال ویرنیکوف تحصیل کرده بود. شایع بود که وقتی جنرال ویرنیکوف روز تولد خود را تجلیل میکرد، احمدشاه مسعود بدیدن او رفت و تحایفی برایش برده بود.

مناسبات ما با گوریلاها شکل جالبی اختیار کرده بود. بطور مثال، در منطقه سمنگان صلح و آرامش بین ما حکمفرما بود. ما بالای عراده جات زره پوش دور هم می نشستیم و گوریلاهای مسعود

می آمدند و همراه ما تنباکو (سگرت) میکشیدند. واقعیت بدینموال بود که گوریلاهای مسعود بجا کاری نداشته و ما را آرام میگذاشتند اما عساکر حکومت کابل را آزار میدادند. (نگاه: حسینی). (۱۱)

درین منطقه در امتداد جاده، دو پایپ لاین وجود داشت که از اتحاد شوروی به جانب کابل میرفت. یکی آن تیل دیزل و دیگرش تیل خاک دربر داشت. ما همراهی گوریلاهای مسعود قرارداد داشتیم که در مواضع هموار و شهری امنیت پایپ لاین را ما تأمین کنیم و در مواضع مشکل و کوهستانی آنها تأمین کنند. ما به مقابل این خدمت چند تن آرد و یک تانکر تیل ماهانه به آنها میدادیم.

چنانکه به خاطر دارم از جانب ما قوماندان فرقه، ما و از جانب گوریلاها مسعود قوماندان آنها این قرارداد را امضاء کرده بودند. مناسبات ما با گوریلاهای مسعود آنقدر دوستانه و گرم بود که آمران گوریلاها جوقة جوقة در مرکز قطعه، ما به دیدن ما می آمدند. دعوت مجللی هم برایشان ترتیب شده بود. مسعود قوماندان گوریلاها و قوماندان ما بین هم قرارداد بسته بودند که به یکدیگر ضرر نرسانند. بعد ازین قرارداد، زندگی ما بسیار مسالمت آمیز شده بود. (نگاه: هایناما، لیپانین و بورچنکو، ص ۱۳۳-۱۱۵)

(۱) سید نورالحق حسینی یکی از اولین ژورنالیست هایی بود که در باره سازش و برادراری مسعود با قوای نظامی شوروی گزارش داده بود؛ مصاحبه، مولف باحسینی بتاریخ ۱۰ نوامبر ۱۹۸۶ تفصیل واقعات را ارائه میدهد.



اعمال ترس و تهدید نابود سازی و خاموش سازی

سه طریقه، بهم مربوط تسلط شوروی در افغانستان همانا اعمال ترس و تهدید و نابودسازی افغانها و همچنان عملیات نظامی برای شکستادن مقاومت ملی (یعنی خاموش سازی) بود. اعمال زور و تهدید توسط اعلامیه های مکرر بمردم افغان ابلاغ میشد که حمایت شوروی از حکومت کمونیستی آله، دست شوروی «برگشت ناپذیر» یعنی دائمی میباشد. اردوی نمبر ۴۰ شوروی به مخالفین احتمالی اخطار میداد که مخالفت با رژیم دیموکراتیک خلق افغانستان یا دولت و قوای شوروی بر ایشان رنج آور تمام خواهد شد. اعمال زور و تهدید و نابود سازی اکثر اوقات بطور مخلوط و مدغم اجرا میشد. مامورین دولت، معلمین و کارگران موسسات دولتی تحت فشار قرار میگرفتند تا به (حزب دموکراتیک خلق افغانستان) شامل شده، در میتنگهای حزبی حضور بهم رسانیده به لکچرهای ایدیالوجیکی مارکسیزم گوش فرا دهند. عدم رعایت این اوامر موجب محرومیت از دریافت غذا و لباس کوپونی، بعضاً

اخراج از کار یا حداقل مانع ترفیع و پیشرفت شان در وظیفه میگردید. در دهات تحت تصرف گوریلها، به اهالی قریه اخطار داده میشد که اگر حمله مجاهدین در منطقه آنها واقع گردید، خانه ها و قریه هایشان تخریب خواهد شد. (نگاه: کامرانی، ص ۱۳)

صدیق نورزی، اقتصاد دان افغان، ارقام و شواهدی درباره درجه و ساحه تجرید (منزوی ساختن) بشری و اقتصادی که ملت افغان در نتیجه تاکتیک خاموش سازی شوروی^(۱) متحمل شده، ارائه نموده است، قرار ذیل:

جدول اول

تلفات و خسارات به ملکیت های دهاتی در افغانستان

سالهای ۱۹۷۸-۸۸ (تخمین)

تعداد دهاتی که کاملاً یا قسماً خساره دیده اند: ۱۱,۴۱۸
از آنجمله:

تعداد خانه های ویران شده در دهات ۱,۰۴۵,۲۱۲

تعداد مساجد ویران شده در دهات ۱۱,۴۱۸

تعداد مکاتب ابتدائی ویران شده در دهات ۳,۳۶۱

منبع: نورزی، ۱۹۸۸ الف، جدول ۹، ص ۵۸

همچنان اثر دیگر او در سال ۱۹۸۳، ص ۴۱ و ۴۲

(۱) در سال ۱۹۴۵، به هنگام مذاکرات سیاسی با جوزف ستالین، و نستون چرچل صدراعظم فقید انگلیس شناخت واقعبینانه خود را از روسیه چنین به یادگار گذاشته است: «با وجود عطریات و فیتته های زینتی که در روفا مشاهده میشود، روسیه در زیر نقای خود هنوز هم همان فاحشه قدیم است.»

جدول دوم

تلفات و خسارات مواشی در سالهای ۱۹۷۸-۸۸

نوعیت	تعداد	فیصدی مجموع
گوسفند و بز	۱۱,۱۴۰,۰۰۰	٪۶۵
گوسفند قره قل	۴,۱۸۱,۰۰۰	٪۶۷
گاو	۱,۷۳۹,۰۰۰	٪۵۲
اسب	۱۷۸,۰۰۰	٪۳۱

منابع: نوروزی، ۱۹۸۸ الف، جدول ۸، ص ۵۴

راپور کمیتهء سویدن بالای افغانستان، سال ۱۹۸۸، جدول ۱،

ص ۱۹ و جدول ۴، ص ۳۷

قبایل و دهاتی که با حکومت کمونیستی همکاری میکردند جایزه های مادی دریافت و هم تقویت میشدند. يك نمونه چنین جوایز، عقد قرارداد با قبیلهء شینوار ولایت ننگرهار در سال ۱۹۸۲ بود. این قبیله بر منطقه ای حاکم بود که شاهراه کابل- پشاور بداخل افغانستان در آن امتداد داشت. به موجب این قرارداد حکومت دموکراتیک خلق افغانستان متعهد شده به هریک از هزار مرد این قبیله ماهوار سه هزار افغانی برای محافظت این شاهراه مهم معاش بپردازد. این مبلغ دو چند عاید وسطی مردم شینوار بود. (نگاه: امستوتز، ص ۲۹۰-۲۹۱)

معهدا این قرارداد کاملاً موفق نبود، زیرا شینواریها درحالی که از حکومت کمونیستی معاش میگرفتند، همچنان از گروه های مجاهدین رشوت دریافت و به آنها اجازه عبور از منطقهء تحت تسلط خود را میدادند (بحوالهء اسوشیتد پرس)

قبایل دیگر که از حکومت دموکراتیک خلق برای اجازه دادن

کارکنان و فعالیت های کمونیستی در منطقه، شان معاش دریافت مینمودند عبارتند از قبایل جاجی و منگل در ولایت پکتیا (بحواله مرکز اطلاعات افغان)

در ارتباط به عملیه، خاموش سازی دهات، تاکتیک بسیار معروف خنثی سازی شوروی از این قرار بود که به يك عملیات گسترده نظامی در يك منطقه یا يك دره متشبث شده تمام گروه های مقاومت مقیم منطقه و همچنین کوتل ها و معبر های مرتفع مورد استفاده مجاهدین، بشمول قریه های حامی و همکار مجاهدین، را محاصره و از بین میبردند. این نوع اعمال تروریستی به منظور منصرف ساختن و خاتمه دادن هر نوع حمایت و کمک مردم دهات به مقاومت ملی و مجاهدین صورت میگرفت.

نوع دیگر رشوت دهی به منظور مقابل ساختن گروه های مجاهدین در برابر یکدیگر شان صورت میگرفت؛ چنانچه قبلاً در بالا گزارش یافت، چند گروه مجاهدین به جناح حکومت کمونیستی دموکراتیک خلق پیوستند تا جبهه، نام نهاد «پدر وطن» را تأسیس کنند. حکومت دموکراتیک خلق همچنان یکتعداد از خونریز ترین جنگبائیرا که بعضاً بین تنظیم های رقیب در مناطق مشخص صورت میگرفت دروغگو بخود نسبت میداد. جنگ افسانوی بین احمد شاه مسعود و تنظیم های دیگر منتج به عقد قرارداد مسعود با اولیای نظامی شوروی گردید که به موجب آن مسعود به شوروی متعهد گردید که به تنظیم های دیگر جهادی اجازه نخواهد داد تا بالای سپاه شوروی یا حکومت کمونیستی کابل حمله کنند. (نگاه: شبارشین، دست ماسکو، ص ۱۷۷-۲۱۴)

معهدا هیچکدام از پالیسی های متذکره فوق در دوره اشغال شوروی به مرحله موفقیت نهائی رسیده نتوانست. اگرچه شوروی ها یکعده موفقیت ها را مدعی شده میتوانند، اما نتیجه نهائی در تمام

موارد بسیار پایاتر از توقعات و اهداف آنها انجامید. در یادداشت‌ها و خاطرات لیونید شیبارشین، آمر شعبه اول استخبارات کا جی بی تفصیلات بیشتر در باره همکاری‌های گروه‌های مقاومت ملی با کارکنان شوروی خوانده می‌شود. مطالب ذیل از کتاب شیبارشین که تحت عنوان «دست‌های ماسکو» در سال ۱۹۹۲ به زبان روسی در ماسکو نشر و توسط پروفیسر دکتور آیان هیلفانت عضو دیپارتمنت زبان و ادبیات سلاویک پوهنتون هاروارد به انگلیسی ترجمه شده طور تخلص تقدیم می‌شود:

احمدشاه، فرزند دوست محمد خان، در سنه ۱۹۵۳ در قریه جنگلك (ساحه بازارك مربوط ولسوالی پنجشیر) در يك فامیل معروف سردار زمیندار^(۱) متولد شده است، او از قوم تاجك بوده، مسلمان سنی مذهب می‌باشد. وی لیسه مذهبى ابوحنیفه را تکمیل و سپس پروگرام انجیری در پوهنتون کابل را تعقیب کرد و در پوهنتون به سازمان «جوانان مسلمان» شامل گردید که در جمله موسسین آن برهان الدین ربانی، گلبدین حکمتیار، رسول سیاف و دیگران نیز شامل بودند. احمد شاه مسعود در توطئه و قیام علیه داود سهم گرفت. (۱۹۷۳-۱۹۷۵). بعد از ناکامی قیام مذکور، وی به مهاجرت به مصر و لبنان رفت و به حیث يك

(۱) من اصطلاح (سردار زمیندار) را معادل اصطلاح انگلیسی (feudal lord) به کار بسته‌ام. اما علت اصلی این یادداشت حاشیوی اینست که چنانچه افغانها میدانند در پنجشیر اصلاً آنقدر زمین وجود ندارد که فیودال به وجود آید؛ و آنکه پدر احمد شاه، مرحوم دوست محمد، به جز يك کلبه، محقر در کابل در هیچ ولایت افغانستان زمین و چایداد نداشت؛ علاوه بر حالیکه مرحوم دگرم دوست محمد در ولس‌ال‌ی پنجشیر سرهنگس بود، در افغانستان يك شخص معروف و سرشناس نبود. اما استخبارات نظامی شوروی برای آنکه احمد شاه مسعود را نزد کا جی بی و اولیای شوروی مقبول جلوه داده باشند، در توصیف او برای آنکه مورد توجه و مورد معامله قرار گیرد، مبالغه نموده است. (مترجم)

عضو مقاومت فلسطین در فعالیت‌های نظامی و تروریستی گروه‌های نظامی فلسطین سهم فعال گرفت. در آنجا بود که مسعود تطبیقات جنگ‌های پارتیزانی در کشور‌های شرق نزدیک، لاتین و جنوب شرق آسیا را فرا گرفت. در سنه ۱۹۷۷ احمد شاه به میل خود با برهان الدین ربانی پیوست که مستعد ترین زعیم جنبش اسلامی در افغانستان شناخته شده بود. (نگاه: شیبارشین، ص ۱۷۷-۲۱۴) (۱۱)

در سال ۱۹۷۸، بعد از کودتای کمونیستی اپریل، احمد شاه مسعود به افغانستان برگشت و در دره پنجشیر به تاسیس گروه‌های مسلح پرداخت. احمد شاه از مهارت تشکیلاتی و تبلیغاتی برخوردار بوده هم سابقه مذهبی (که در يك کشور اسلامی يك واقعیت قابل ملاحظه می‌باشد) و هم تجربه نظامی داشت؛ وی در مباحث اسلامی نیز وارد بوده

(۱۱) عین همان توصیف مبالغه آمیز را در مورد برهان الدین ربانی در اینجا ملاحظه می‌کنیم. به هنگامیکه احمد شاه مسعود در پشاور در جناح برهان الدین ربانی قرار گرفت، ربانی در سلسله مراتب بعد از حکمتیار، مجددی، سیاف و خالص قرار داشت و استعداد فوق العاده او که بعداً عمدتاً در منافقت و دروغ‌گوئی تظاهر کرد، در آنوقت ظاهراً دیده نشده بود. ائتلاف مسعود و ربانی هم (بعد از آنکه مناسبات و همکاری نزدیک مسعود و حکمتیار بهم خورد) روی منافع جهاد یا منافع علیای افغانستان صورت نگرفته، بلکه در قطب مخالف آن، یعنی روی تحریکات خبیثانه قومی و لسانی طرح ریزی شده بود که متضمن اهدای از قبیل «تاجکستان بزرگ» و «تاجک فوق همه» و نزدیکی و همکاری با شوروی بود. شما این واقعیت‌ها را در سند قرارداد در صفحات آینده می‌خوانید.

مقامات استخباراتی شوروی بعد از آنکه توسط احمد شاه مسعود همکاری نزدیک برهان الدین ربانی را جلب کردند و توسط همین ربانی خاین راپور‌های تمام جلسات و پلان‌های زعمای جهادی در پشاور از طریق مسعود به کا جی بی ارسال میشد، ربانی را در راپور‌ها و گزارشات خود با صفاتی از قبیل «مستعد ترین زعیم جنبش اسلامی»، «رهبر فارسی زبانان و تاجکان»، «شخصیت با نفوذ در افغانستان» و امثالهم توصیف کرده اند که در واقعیت به هیچ يك از این صفات متصف نبوده، ناصفتی‌های واقعی او عبارت‌اند از: منافقت، دراندازی، جاسوسی برای روس و تفوق طلبی قومی و لسانی که برای همین هدف اخیر به کمک و راهنمایی روس، ایران و هند افغانستان را از چهارنیم سال تا ایندم بخاک و خون نشانده است. (مترجم)

علاوتاً توانسته بود از نفوذ شخصی و اعتماد برهان الدین ربانی هم برخوردار باشد. احمد شاه در سنه ۱۹۷۹ فایق گردید در دره پنجشیر يك گروه مقاومت در جمعیت اسلامی افغانستان را تحت زعامت شخص خودش تاسیس نماید. در این دوره تجارب وی در تطبیق اعمال ترورستی به او توانائی بخشید تا يك تعداد رهبران محلی دیگر که آرزوی تسلط و تفوق در منطقه را داشتند از بین ببرد. (۱) بخاطر همین دلیل عمده بود که برای او تخلص «مسعود» (یعنی خوشبخت یا خوش طالع) داده شد.

بعد از آنکه حزب پرچم بر سر اقتدار رسید، پرچمها شروع کردند باعدام مخالفین خود در بین خلقها. عده زیاد اعضای حزب خلق در پنجشیر در موسسات دولتی افغانستان اکثریت را تشکیل میدادند، اینها از پرچمها ترس و هراس داشتند، لهذا به جمعیت اسلامی ربانی رو آورده در قطعه احمدشاه مسعود شامل گردیدند

تا سال ۱۹۸۱ در قطعه او تحت زعامت احمد شاه تعداد ۲۲۰۰ نفر شامل شده، این قطعه نظامی خطر بزرگی را خصوصاً بارتباط قاسم بین کابل و بندرحیرتان از طریق چهاریکار - جبل السراج و قسمت جنوبی شاهراه سالنگ برای لشکر شوروی و قوای حکومت پرچی کابل ایجاد نمود. درین مقطع زمان البته هنوز هم ممکن بود از طریق بمبارمان هوایی و عملیات نظامی زمینی پلانهای تخریبی گوریلا های جمعیت اسلامی در

(۱) خوانندگان متوجه میشوند که حتی روسها و کاجی بی اعمال ترورستی احمد شاه را به مقابل سایر گروه های جهادی و ازبین بردن تعداد زیاد مجاهدین افغان توسط احمد شاه مسعود یادداشت و تأیید کرده اند. بلی احمد شاه مسعود در دوران جهاد هزاران نفر افغان مجاهد را بنام اینکه دشمن شخصی او میباشد یا با تهمت اینکه میخواسته اند بر معادن لاجورد و زمرد دست یابند، بیرحمانه به قتل رسانده است. دوره دوم جنایات مسعود بعد از رئیس جمهور شدن ربانی شروع میشود که بطور نمونه از قتل عام افشار و کوته سنگی و تعرض برناموس و مال و جان شهریان کابل میتوان نام برد. (مترجم)

پنجشیر را که بالای خطوط مواصلاتی سبوتاژ میکردند، خنثی سازند، اما در سال ۱۹۸۲ قوای مسعود چنان به سرعت تزئید یافت که در اثر تقاضای بیرک کارمل فیصله شد تا یک شکست قطعی از طریق تطبیق یک سلسله فعالیت های عمده نظامی به وسیله اردو غیر ۴۰ شوروی و قوای حکومت کابل در پنجشیر و نواحی مجاور آن بر قوای مسعود حواله گردد. در نتیجه این عملیات بود که قدرت و توانائی های نظامی لشکر گوریلاتی جمعیت اسلامی تقلیل یافت و روحیه مقابله آنها آنقدر تضعیف یافت که در چند ناحیه قدرت و کنترل حکومت دموکراتیک خلق دو باره نافذ گردید. (رهبران این عملیات نظامی جنرال ان، جی ترگریگوریانت، روسی بود.)

درین وقت بود که احمد شاه مسعود به پیشنهاد قوماندان شوروی حاضر به انعقاد قرارداد صلح در پنجشیر شد که تا ۲۱ اپریل ۱۹۸۴ دوام داشت. باساس این قرارداد مسعود متعهد گردید که تبلیغات دشمنانه به مقابل شوروی را منقطع، فعالیت های نظامی علیه سپاه شوروی و حکومت افغان را متوقف ساخته، همچنین آن نوع اعمال و فعالیت های گوریلاتی سایر گروه های مجاهدین مربوط به دیگر تنظیم ها را در منطقه پنجشیر مانع و مسدود سازد و به تشکیل گروه ها و عبور کاروانهای حامل سلاح و مهمات مجاهدین در (زون) منطقه تحت تصرف خود اجازه نداده (بلکه جوابده باشد) همچنین مسعود باساس این قرارداد متعهد گردید از مراجعت مسکونین دره پنجشیر بخانه ها و قریه ها و وطن شان و از مهاجرت و اسکان مجدد اهالی پنجشیر به شهر کابل و سایر ولایات ممانعت ننماید. علاوه بر قبول و تطبیق کامل تمام شرایط فوق الذکر، احمد شاه مسعود موافقه کرد که در منطقه پنجشیر بالای قطعات عسکری افغان و شوروی حمله و فیر صورت نگیرد. اما احمد شاه

مسعود در جریان مدت اعتبار این قرارداد از قیاس با حکومت کارمل دوری
جسته بلکه طور مستقیم با صاحب منصبان استخبارات اردوی ۴۰
شوروی در قیاس و معامله بود. از خلال چنین سلوک و تعهدات قیامی را
میتوان درک نمود که پیروی یک سیاست مستقل و مستقیم از طرف مقام
زعامت تنظیم جمعیت اسلامی در پشاور را با اولیای نظامی شوروی
نشان میدهد. (نگاه: شیبارشین ص ۱۷۷-۲۱۴)

پیروی ازین سیاست و خط مشی مستقل که احمد شاه مسعود در
پیش انداخته بود مبتنی بر هدف اقتصادی و سیاسی بود (استخراج و
بهره برداری از ذخایر عظیم زمر، لاجورد و فلزات کریمه در منطقه تحت
تصرفش باو قدرت و توانائی بخشید تا از وام گیری پرهیز نموده و در
تهیه مقدمات خودمختاری سیاسی و آزادی داخلی منطقه پنجشیر
زمینه را مساعد سازد). مسعود هکذا کمک های نظامی از کشور های
عربی و چین حاصل نموده و به آن متکی بود.

زعامت تنظیم جمعیت اسلامی افغانستان به سیاست کناره جویی
از (جنگ و مقابله نظامی با لشکر شوروی) دوام داده، سعی مینمود از
دادن تلفات تا حد ممکن جلوگیری نموده و قدرت خود را برای عملیات
نهایی و قاطع بعد از عقب نشینی قوای شوروی حفظ و ذخیره کند. بدین
نهج عملیات عمده نظامی از طرف شوروی به مقابل قطعات احمد شاه
مسعود متوقف گردید. بطور عمومی عملیات نظامی شوروی بطور فعال
فقط محدود به بمباران هوائی ماند که وقتاً فوقتاً اجرا میشد و در
مناطق کوهستانی اثرات کم یا هیچ داشت. هدف ازین نوع عملیات
واضحاً این بود که به مسعود و قوای تحت فرمان او هوشدار داده میشد
که شوروی هیچ نوع تخطی یا انحراف از روحیه توافقات سابق را تحمل
کرده نمیتواند.

بعد از عقب نشینی قوای شوروی و سپاه حکومت وقت کابل از پنجشیر در بهار سال ۱۹۸۸، قطعات احمد شاه مسعود بطرف جنوب سالنگ (شمال کابل) سرازیر گردید و به پیروی از تاکتیک تضعیف تدریجی مورال و مقاومت پوسته های حکومت کابل و جذب سپاهیان حکومت کابل موظف در امتداد شاهراه کابل-حیرتان بطرف خود، متوجه گردید. در آغاز عقب نشینی قوای شوروی، احمد شاه مسعود فعالیت های نظامی خود را به منظور تقویهء ساحهء نفوذ خود و توسعهء منطقه و زون تحت تسلط خود خصوصاً در ولایات شمال، مثلاً بغلان، تخار، بدخشان، قندوز و سمنگان بسرعت تزئید بخشید. همچنان او مساعی خود را برای جذب و ائتلاف با قوماندانهای قطعات دیگر تنظیمهای جهادی تزئید بخشید. معهذا در عین زمان او تطبیق هرنوع عملیات نظامی بمقابل قوای شوروی را از هر طرف که میبود بصورت قطعی قدغن نمود. اما پس از فرقهء پیاده نمبر ۲ دکتور نجیب الله بیشتر از يك بار بین غند های احمد شاه مسعود و واحد های شوروی تشنج ایجاد کرد. توقع دکتور نجیب الله از این طرز معامله این بود که عملیات مذکور بتواند اردوی نمبر ۴ شوروی را به ماندن در افغانستان تشویق نماید تا از موقف مخالفت نجیب به مقابل احمد شاه مسعود حمایت کند، زیرا اخیرالذکر (مسعود) برای تسلط و زعامت و ولایات شمال افغانستان (منطقهء غنی از منابع طبیعی) تصمیم قطعی داشت. (شیبارشین، دستان ماسکو، ص ۱۷۷-۲۱۴)

قرارداد بین احمد شاه مسعود و

فرقه نمبر ۴۰ شوروی

به اساس تقاضای مُصرّانه رئیس جمهور، نمایندگان اتحاد شوروی مساعی جدی بخرچ دادند تا با احمد شاه مسعود تماس قایم ساخته همکاری او را با حکومت شوروی جلب نمایند. مقام فرماندهی نظامی شوروی از طریق میانه روها و با موافقت نجیب الله با احمد شاه مسعود تماس قایم نموده موضوعاتی را برای مذاکره پیشنهاد نمودند که با مُهر سفارت شوروی در کابل تصدیق و نشانی شده است.

سند: نکات قابل مذاکره با احمد شاه

- (۱) تأسیس محلات تاجک نشین با خود مختاری داخلی قوم تاجک بداخل چوکات افغانستان متحد، به شمول ساحه اراضی ولایات بدخشان، تخار، قندز، بغلان، قسمت های پروان و کاپیسا و همچنین اقسام حکومت های خودمختار بداخل این ساحه.
- (۲) نمایندگی از قوم تاجک و اشغال مقامات مشخص دولتی بداخل ارگان ریاست جمهوری، پارلمان ملی و کابینه و وزرای افغانستان.
- (۳) شناخت رسمی جمعیت اسلامی افغانستان متعلق به ربانی، بحیث يك حزب مستقل و دارای حقوق مساوی در افغانستان.
- (۴) تأسیس يك قوای نظامی منظم تاجک به اساس تشکیلات جمعیت

اسلامی افغانستان و شمول آن در اردوی دولتی افغانستان. تعریف و توضیح اهداف این قوای نظامی بارتباط منافع ملی (مقصد از منافع تاجک است) و به ارتباط اهداف عمومی حکومتی، بشمول حفاظت شاهراه حیرتان- کابل.

۵) تأمین صلح بداخل چوکات خود مختاری قوم تاجک و تأسیس شرایطی برای بازگشت زندگی عادی برای نفوس تاجک

۶) موضوعات انکشاف اقتصادی در منطقه، شمال شرق، همکاری از جانب دولت افغانستان درین موضوع، همچنان کمک های چند جانبه، بشمول کمک های اقتصادی، طبی و انواع دیگر کمکها؛ همچنان انکشاف تجارت سرحدی.

موضوعاتی را که من درین سند گنجانیده ام توسط سفیر کبیر شوروی، یوری ام، ورونتسوف، و همچنان توسط جنرال وی. ای وارنیکوف مطرح و موافقه شده است؛ آنها بنوبه، خود این موضوعات را از ملاحظه و منظوری زعامت جمهوری (افغانستان) گذشاندند.

منبع اطلاعات: گروپ عملیات شعبه، نظامی ترکستان اردوی اتحاد شوروی در افغانستان... قوماندانی اردوی نمبر ۴۰- کابل، ۱۹۸۸

احمد شاه مسعود پیام فرستاد که حاضر به مذاکره این موضوعات میباشد و هکذا خودش پیشنهادات دیگری هم دارد. نمایندگان شوروی از رفتن به موضعیکه مسعود برای ملاقات تعیین کرده بود، بدون محافظ وبدون اسلحه، موافقت کردند. (هیأت شوروی در آزمان عبارت بودند از سفیر کبیر شوروی، یوری ام. ورونتسوف و قوماندان گروپ عملیات نظامی وزارت دفاع شوروی جنرال وی. آی. وارنیکوف). درین ملاقات بمسعود پیشنهاد گردید تا قراردادی با حکومت کابل منعقد ساخته و به همکاری واحد های اردوی افغان بحفاظت شاهراه کابل- حیرتان بپردازد. یا اینکه مسعود به تنهایی با قوای خودش این شاهراه را حفاظت نموده و تضمین تحریری بدهد که کاروانها و قطعات اردو از شاهراه مذکور عبور کرده میتوانند. (نگاه: شیبارشین، ص ۱۷۷-۲۱۴)

مسودهء پروتوکول پیرامون شرایط مناسب با همی

بین زعامت قوای شوروی مقیم در افغانستان

و قوای مسلح مخالف مقیم پنجشیر

به منظور ایجاد حسن نیت و تمایل برای استقرار صلح در افغانستان، طرفین متعاقدین پروتوکول هذا را امضاء نموده اند تا به اساس آن مکلفیت های ذیل را تعمیم و رعایت نمایند:

۱- قطع و توقف کامل عملیات نظامی در سالنگ جنوبی و دیگر نواحی مجاور شاهراه کابل- حیرتان، به شمول قطع هر نوع فیرو حمله توسط هر نوع سلاح بالای مواضعیکه در تصرف قطعات گروه های جمعیت اسلامی میباشد. (یا) قریه جات، قطعات اردو، پسته ها و مواضعیکه در تصرف اردوی شوروی و قوای حکومت افغان، محافظین سرحدی و حارندوی میباشد.

۲- قطعات مسلح قوای پنجشیر مسؤولیت محافظت مواصلات بین تاجکان و چوگنی را بمنظور قطع فیرو، حمله، دزدی و غارتگری و انواع دیگر عملیات خصم انگیز به ضد سپاه شوروی و حکومت افغان متعهد و تضمین مینمایند.

۳- جانب شوروی متعهد میشود تا به اساس توافق جانبین مقدار لازم

مواد و تجهیزات، مواد عاجل مورد نیاز، و دیگر ضروریات را بداخل مدت و زمان مورد موافقهء جانبین، برای نیازمندی های مادی پنجشیر و نواحی دیگر مربوط به قسمت های مشخص شاهراه سالنگ تهیه و تدارك نماید.

۴- به قطعات و گروه های تنظیم های دیگر اجازه داده نخواهد شد که در منطقهء شامل درین مذاکرات به منظور فیر و حمله بالای سپاه شوروی و حکومت افغان داخل شده و به عملیات تروریستی با سبوتاژ (پایپ لاین) لوله های نفت بپردازند. اگر تلاشهایی توسط اعضای مسلح تنظیمهای دیگر برای تطبیق فیر و حمله صورت بگیرد، جانب شوروی اظهار آمادگی مینماید تا به قطعات مسلح پنجشیر باثر تقاضای آنها توسط قوای توپخانه و هوایی کمک نماید.

۵- تبادلء معلومات و مساعی مشترك به منظور پیدا کردن اتباع شوروی و افغان که در منطقه شامل این قرارداد مفقود شده اند.

۶- در حالت تزئید اضطرابات و تشویش، انعقاد میتنگ ها و جلسات به منظور مشورهء دو جانبه پیرامون قطع و جلوگیری از عملیات جدید نظامی به نفع تأمین صلح در منطقه و زون مشخص.

۷- ساحهء پروتوکول هذا در سرتاسر قلمرو سی کیلومتری بهر دو طرف خطوط مواصلات بین تاجکان و چوکنی امتداد و اعتبار خواهد داشت. درمورای این سرحدات، سپاه شوروی و قوای مسلح پنجشیر حق دارند تا عملیات نظامی به منظور امحای قطعات مسلح و گروه

های مسلح مربوط به تنظیم های دیگر را که به مقابل سپاه شوروی و قوای پنجشیر عملیات نظامی خود را منقطع نساخته اند، انجام بدهند.

۸- پروتوکول هذا بعد از امضاء و انعقاد آن فوراً مورد تطبیق قرار میگردد.

منبع اطلاعات: گروه عملیات نظامی شوروی در افغانستان دسامبر ۱۹۸۸ (این سند به امضاء و ملاحظه شد جنرال بی وی گروموف وزیر دفاع اتحاد شوروی، شهنواز تنی و احمد شاه مسعود رسیده است). (شبارتین، دستان ماسکو، ص ۱۷۷-۲۱۴)

از مطالعه اسناد فوق بر می آید که بارتباط مصالحه و آشتی با حکومت کابل، مسعود از ایجاد تماس مستقیم با رژیم کابل کاملاً ابا ورزیده است؛ تماس رئیس خاد وقت، دکتور نجیب الله، که مسئول تأسیس تماس و دوام تماس با مسعود بود، عاطل ماند. مسعود که واضحاً منتظر دوره بعد از عقب نشینی سپاه شوروی بود، تقاضا نمود که تمام مذاکرات طور مستقیم با قوماندۀ شوروی صورت بگیرد. (گروموف، قطعات محدود، ص ۱۸۸-۱۹۷)

در آخرین تحلیل، مرکز استخبارات اردوی نمبر ۴۰ شوروی (شاملون) ازین توافقات بعضی نتایج بدست آورد. در سال ۱۹۸۲ ما به هدف نهائی خود نایل شدیم: ما توانستیم تماسهای قوی با احمد شاه مسعود قایم سازیم که تا زمان عقب نشینی قوای شوروی از

افغانستان حفظ شده بود. خصوصاً در سال ۱۹۸۲ نمایندگان اردوی نمبر ۴۰ شوروی و شخص خود احمد شاه قرارداد هائی را امضاء کردند که مسعود را متعهد ساخت تا بالای قطعات اردوی شوروی در قسمت جنوب درهء سالنگ که او بالای آن ناحیه تسلط مستقیم و مستقل داشت، فیر و حمله را اجازه ندهد. (گروموف، قطعات محدود، ص ۱۸۸-۱۹۷)^(۱)

(۱) اهمیت قرارداد دو جانبه بین احمد شاه مسعود و اردوی ۴۰ شوروی عادی تلقی شده نمیتواند. مسعود توسط جهان غرب من حیث پت مقدس، مقاومت بحد شوروی با لقب «شیر پنجشیر» تجلیل میشد. اگر حقایق مربوط به سازش او با روسها در مراحل اولیه، جهاد آشکار میگردد، یقیناً منتج به تضعیف شدید روحی و اخلاقی در تمام ابعاد مساعی مقاومت ملی میگردد.

علت و معلول

در واقعیت، دشمنی های کشنده و عمیق بین بعضی تنظیمهای افغانی عمدتاً موجب پیشرفت و بهره برداری بزرگ و ستراتیژیک اردوی ۴۰ شوروی در افغانستان گردید. ناتوانائی قطعی اکثر گروه های مقاومت که نتوانستند اختلافات شخصی شانرا بخاطر منافع مشترکه خود شان حتی برای مدتی هم کنار بگذارند، در طول مدت ده سال به سپاه شوروی در افغانستان بطور متداوم مفید و مثمر تمام شد. مناسبات اشتراك مساعی عملی مثمر و مشترك بین قوماندانهای شوروی و رهبران مقاومت با احتمال اغلب مبتنی بر اصل و پرنسیپ قدیمی بود که «دشمن دشمن من، دوست من میباشد» تا اینکه بیشتر مبتنی بر کدام نوع تفاهم سیاسی بوده باشد.

این نوع سازش ها و توافقات متکی بر ابتکار شخصی و موسساتی صاحب منصبان با کفایت شوروی بود که قادر به تعمیم اوامر خود در شرایط خاص بالای رهبران مقتدر مقاومت افغان شد. (و این کاری بود فوق العاده مشکل) به مقابل همهء ناممکنات، مواردی هم تبارز کرده که روسها توانستند در قلمرو نفرت افغانی، ولو غیر قابل ترمیم بوده و هیچ مهاجم اجنبی دیگر در آن نفوذ نتوانسته، داخل گردیده و توافقی

بدست آورد. مع هذا این اجراءات موفقیت آمیز روسها همیشه شکست پذیر بلکه برایشان مضر و خطرناک هم تمام میشده است؛ يك صاحب منصب روسی هنگامیکه برای ملاقات يك قوماندان مقاومت بطرف کوه ها رهسپار میگردد، با احتمال اغلب عوض انجام موفقیت آمیز ماموریت خود و دریافت مدال و جایزه قهرمانی اتحاد شوروی، برگ مواجه میگردد. (نگاه: شوفیلد، ص ۱۱۳-۱۱۴)

با اینهم، موفقیت های قابل ملاحظه نصیب شورویها گردیده است. مهمترین موافقه آتش بس در طول جنگ ده ساله تهاجم نظامی شوروی در افغانستان بدون شك آن مقاوله صلح بود که در ماه فروری ۱۹۸۳ با احمدشاه مسعود منعقد گردیده بود. با اساس شرایط این مقاوله، مجاهدین دره پنجشیر تحت قوماندۀ مسعود، قبول کردند بالای کاروانهای شوروی و حکومت کابل حمله و فیر نکنند، همچنین از حمله سایر گروه های مقاومت (تنظیم های جهادی) جلوگیری نمایند. همین قرارداد مسعود با روسها بود که هسته مخالفت شدید بین مسعود و حزب اسلامی حکمتیار را بوجود آورد که تا امروز دوام دارد. مسعود با حمایت و وسائل فرقه نمبر ۴۰ شوروی بطور متواتر بالای سپاهیان حزب اسلامی حکمتیار حمله و کشتار نموده است. (نگاه: حسینی). (۱۱)

(۱) در مصاحبه ای که با ژورنالیست سید نورالحق حسینی عضو مرکز اطلاعات و اسناد در پشاور بتاريخ ۱۰ نوامبر ۱۹۸۶ صورت گرفت، او گفت: «در سال ۱۹۸۵ در دره سالنگ، من نفرهای مسعود را دیدم که بالای تانک با شورویها سوار بودند، آنها بین هم سخن میگفتند و خنده میکردند. زمانی خواهد رسید که مسعود و شوروی ها به همکاری یکدیگر بالای سایر مجاهدین حمله کنند.»

این قرار داد البته برای هردو طرف (مسعود و شوروی) مفید و مشمر بود. برای قوای شوروی مصئونیت شاهراه حیاتی سالنگ در طول مسیر آن که آسیب پذیر بود، توسط این قرارداد تأمین گردید. در عین زمان برای مسعود فرصت فراهم نمود تا قوای خود را تجدید تنظیم نموده، زیر بنای قدرت نظامی خود را (با استفاده از وسایل حربی، غذا و پول نقدیکه از شوروی ها بقسم رشوت دریافت می نمود) دو باره اعمار واستحکام بخشد. علاوهً قیمت يك پنجم حصه تمام اموال تجارتي ساخت شوروی که از راه سالنگ به طرف کابل میرفت، در صورتیکه عبور آنها بدون کدام واقعه از طریق سالنگ صورت میگرفت، توسط روسها بقسم حق العبور به احمد شاه مسعود داده میشد. (نگاه: روبین، ص ۱۵۹)

برای شورویها معامله با افغانها اگرچه آبستن چنین مشکلات بود، اما برای صاحب منصبان اداره استخبارات شوروی مشاهده این وضع چندان غریب و نا آشنا نبود. ولی قضیه مسعود در نظر آنها بسیار شباهت داشت به داستان معروف تولستوی بعنوان «جهان حاجی مراد» که رویداد کامپین روسی در قفقاز در قرن نوزدهم را بیان میدارد. این داستان بالای تصمیمات تاکتیکی سپاهیان محلی قفقاز روشنی می اندازد که با سپاه زار روس به مقابل دشمن ابدی او همکاری میکردند. (نگاه: شوفیلد، ص ۱۱۳-۱۱۴)

چنانکه در فوق دیدیم مساعی دولت ها به منظور رشوت دادن به قوماندان های مجاهدین و قبایل سرحدی همیشه موفقیت بار نیاورده

است. هنگامیکه در سال ۱۹۸۰ وزیر امور سرحدات حکومت کابل (فیض محمد) شخصاً رشوتی به مبلغ بیست هشت هزار دالر را که قبلاً بین دو طرف موافقه شده بود، (در بدل همکاری يك قبیلهء سرحدی بارژیم کابل) به قبیلهء مذکور (درولايت پکتیا) برد، قبیلهء سرحدی مذکور وزیر رژیم و دو نفر همراه او را به قتل رسانده پول رشوت را نیز تصرف کردند. قوماندان مجاهدین، امین وردک، گزارش داده که رژیم کابل چند بار غایندگان خود را از کابل نزد او اعزام داشته برای او مواد خوراکی و تجهیزات حتی اسلحه پیشکش نمودند تا فعالیت های گوریلابی را ترك داده و مناسبات خود را با تنظیمهای جهادی قطع نماید. اما وردک پیشکش ها را رد نمود. يك قوماندان جهادی دیگر در ولایت وردک مربوط به تنظیم سیاف با قبول رشوت به رژیم کابل پیوست. اما اکثر افراد تحت اثر او از قوماندان خوب متابعت نکرده با يك گروپ دیگر مقاومت پیوستند. يك عده از قبایل سرحدی پاکستان وقتاً فوقتاً با رژیم کابل همکاری داشتند و در بدل آن مقادیر زیاد پول دریافت مینمودند. از جمله اینها قبیلهء شینوار ولایت ننگرهار و قبایل اسماعیل خیل و مندوزی ولایت پکتیا میباشند.

در ماه فروری سال ۱۹۸۸ در ولایت ننگرهار پروفیسر روبین امریکائی از زبان يك نفر قوماندان تنظیم نجات ملی حکایت میکند که میگفت کارکنان (خاد) مقدار زیاد پول باو پیشکش کردند تا با روسها همکاری کند. او گفت «من بروی آنها تف انداختم، آنها فکر میکنند جهاد يك تجارت است.» (نگاه: روبین، ص ۳۳۶)

صاحب منصبان استخبارات شوروی به سرعت به حیث استادان چال بازی و تباه کاری در افغانستان اخذ موقف نمودند، و با داشتن منابع لا محدود در اختیار خود، سهولت توانستند دهقانان مسکون در قریه جات مجاور پایگاه های مشترک روسی و کمونیست های افغان را و همچنین کسانی را که در مجاور پایگاه نظامی شوروی زندگی میکردند از طریق اعطای پول با تعجیزگری بصلح و همکاری حاضر سازند. در اینصورت مردان شکار شده و اجیر را تشویق میکردند تا حلقه ای از افراد قریه را به معاش بلند برای خدمات امنیتی در قریه و محافظت منافع شوروی تشکیل بدهند.

نمونه های موفقیت آمیز این پالیسی در دو منطقه استراتژیک در ولایات بغلان و پروان دیده میشد که شاهراه حیاتی شمال- جنوب بین کابل و اتحاد شوروی را در بر دارند، در واقعیت، مخلوطی از عملیات اغواگری- تعجیزگری در ولایت پروان برای روسها آنقدر مثمر و موفقیت آمیز بود که يك نفر ژورنالیست غربی در سال ۱۹۸۳ گزارش داد که فعالیت مقاومت ملی در آن ولایت به کلی فلج شده است. (نگاه: گروموف، ص ۱۱۸-۱۹۷)

به يك نفر خبرنگار کمونیست ایتالوی به هنگام دیدار او از کابل در ماه جنوری ۱۹۸۴ توسط مقامات صلاحیتدار گفته شد که: «قرارداد های زیاد، شاید يك درجن، بین حکومت دیموکراتیک خلق افغانستان و بعضی عناصر مقاومت ملی صورت گرفته بود که باثر آن بعضی گروپهای مجاهدین به مقابل دیگر اعضای مقاومت ملی قدعلم کردند. (نگاه: زالوکا، ص ۲۴۵)

اما هیچکدام از پالیسی ها و ستراتیژیهای فوق الذکر اهداف نهایی روسها را در دوره اشغال کشور افغان برآورده نتوانست. اگرچه شورویها میتوانند به يك عده موفقیت ها اشاره کنند، بطور مثال قرارداد با احمد شاه مسعود، اما نتیجه نهائی موفقیت اهداف شان بسیار پایانترا از سطح توقعات امپریالیستی و جاه طلبی آنها انجامید. معهذا قرارداد روسها بامسعود بالای امور افغانستان برای يك مدت در آینده هم اثراتی خواهد داشت. چنانکه پروفیسور الکزاندر فیدوتوف درین اواخر در رادیو (پیام افغان) گفت:

«روسها به بهره برداری از منابع مخفی در افغانستان ادامه میدهند تا ظواهر مداخله مستقیم را مغشوش ساخته و هدف خود را تحقق بخشند. که بازگشت به امپراطوری میباشد.»

پاک سازی قومی^(۱)

کمونیست‌ها بما وعدهء نان، لباس و خانه را دادند اما بعوض نان بما مرمی کارطوس، بعوض لباس کفن، و بعوض خانه قبرستان دادند. -نامعلوم-

تاکتیک قدیمی روسی برای جداکردن و تفرقه انداختن بین دو جناح مخالف، بوسیلهء عوامل قومی یا مذهبی، برای ارگانهای استخباراتی شوروی در افغانستان حیثیت نصاب درسی را پیدا کرده بود. در يك مورد مستند آن قرار ذیل است:

به تاریخ ۲۷-۲۸ اپریل ۱۹۷۸، کمونیستهای افغانی تحت هدایت شوروی، قدرت سیاسی را در افغانستان به وسیلهء يك کودتای خونین بدست آوردند. بتاریخ ۲۲ اپریل ۱۹۹۲ چهارمین رژیم کمونیستی دست نشاندهء شوروی در افغانستان، به تعقیب تجزیه و انحلال دولت شوروی که آن رژیم را حمایت میکرد، سقوط نمود.

در جریان مداخلات چهارده سالهء تسلط کمونیستی، تخمین

(۱) پاکسازی درینجا و درین بخش به معنی (تصفیه) استعمال شده است.

یکنیم تا دومیون افراد ملکی افغان توسط قوای شوروی و یاوران و گماشتگان آنها به قتل رسیدند. اینها عبارت بودند از: چهار رژیم کمونیستی در کابل (تره کی، امین، ببرک و نجیب) «مترجم».

جرمن های آلمان شرق، بلغاریائیها، چکها، کیوبائیها، فلسطینها، هندوستانها و گروه های دیگری که با آنها همکاری میکردند. (نگاه: کراکوسکی، ص ۱۶۷) (۱)

اینها تلفات میدان جنگ (سپاهیان) یا تلفات غیر قابل جلوگیری افراد ملکی ناشی از جنگ نبودند. قوای شوروی و کمونیست های محلی به ندرت بالای گروه های پراکنده، مجاهدین مربوط به مقاومت ملی حمله میکردند، البته چند موضع ستراتیژیکی مستثنی ازین امر میباشد، در عوض، شورویها و کمونیستهای افغان قصداً و عمداً مراکز نفوس ملکی، خصوصاً در مناطق دهاتی کشور، را هدف قرار میدادند. (نگاه: کلاس، ص ۱۳۱-۱۳۳)

تا اندازه ای، این طرز العمل نوعی کامپین غیر منسجم دهشت

(۱) هنگامیکه نیم نفوس يك کشور پراکنده و يك سوم آن مهاجر و آواره شوند، هنگامیکه وفیات اطفال بسویه تلفات طاعونی برسد، هنگامیکه نیم ملیون افراد ملکی بمیرند و چند ملیون دیگر بی دست و پا شده یا بفاکگی مبتلا باشند، هنگامیکه وضع يك کشور هر روز بدتر از پیشتر شود، تمام این اوضاع نمایانگر طرز معامله شوروی براتپ بدتر از آنچه است که معمولاً «تخطی از حقوق بشر» نامیده میشود. اصطلاحاتی که بعد از مطالعه، راپور در ارتباط این وضع بخاطر میرسد «جینوساید» است... ماسکو مرتکب يك جنایت بسیار بزرگ شده است، واشنگتن پوست، مورخ ۱۵ دسامبر ۱۹۸۵ ضمن تبصره بر راپور (راپورتر خاص ملل متحد از کمیسیون حقوق بشر بالای افغانستان)

افگنی بود به مقابل هر نوع مقاومت، واقعی یا درحالت تشکیل، خصوصاً در دورهء بین سالهای کودتای ۱۹۷۸ و تهاجم نظامی شوروی در اخیر دسامبر ۱۹۷۹، هنگامیکه مشاورین شوروی هنوز کنترل محدود داشتند. اما هنگامیکه شوروی ها کنترل کشور را طور مستقیم بدست گرفتند. نوعیت عملیات نظامی (خصوصاً بمباردمان هوایی) نمودار مساعی منظم و سیستماتیک شوروی برای غیرمسکون ساختن مناطق مشخص باساس قوم مسکون در ناحیه، بود؛ یعنی هدف این عملیات نواحی پشتون نشین بود که از جنوب غرب به سمت ولایات شمال کشور قرار داشت، و صدها هزار پشتون را کشتند و متباقی را به ترك وطن مجبور ساختند.

پشتونها تخمین ۴۰ تا ۵۰ فیصد یا بیشتر نفوس قبل از جنگ در افغانستان را تشکیل میدادند، پشتونها مردمان جنگجو و مستقل هستند که از لحاظ تاریخی سلطه و حکومت غیر از خود را قبول نکرده اند، اینها بر افغانستان مسلط بوده و باین کشور خصلت و کرکتر خاص خود را از عصر سکندر کبیر تا ایندم حك کرده اند. (نگاه: کارو، ص ۱۳۴-۱۳۵)

پشتونها بامنطقهء شمال دریای آمو تعلقات قومی نداشته و بطور مؤثر غیر قابل هضم مانده اند. علاوهً تحول جبری قوم پشتون بشکل ملیونها مهاجر نیازمند و بیوسيله، درعین زمان به عدم استقرار اوضاع در پاکستان می انجامد، چونکه يك اقلیت بزرگ پشتون در پاکستان نیز از سالها باینطرف به تشویق روسیه هدف تحريك تجزیه طلبی قرارگرفته

اند که از جانب کابل نیز حمایت می‌شده است. (نگاه: کلاس، ص ۱۳۰-۱۳۱)

اگرچه تمام قسمت های افغانستان تا اندازه ای مورد زجر تهاجم شوروی قرار گرفت، طرز معامله روسها با نفوس ملکی در مناطق پشتون نشین و غیرپشتون نشین بطور قابل ملاحظه متفاوت بود. درحالیکه عملیات نظامی، جزائی و دهشت افگنی در جاهای دیگر نیز اجرا میشد و چند منطقه غیر پشتون نیز غیر مسکون ساخته شد. (تا این مواضع برای میدان های هوائی، پایگاه های راکتی، و دیگر مقاصد نظامی استفاده شود)، ستراتیژی عمومی شوروی متوجه خالی ساختن مناطق پشتون نشین و تغییر دادن ساختمان قومی افغانستان بود. این هدف برای سهولت در منحل ساختن این سرزمین دارای اهمیت ستراتیژیک به سیستم شوروی، شاید به منظور ضمیمه کردن تدریجی افغانستان به جمهوریت های آسیای مرکزی، تعقیب میشد که تاجکان افغان، اوزبکان افغان و ترکمنان افغان با آنها تعلقات قومی دارند، این نوع دگرگونی بدون شك تحت زعامت احمد شاه مسعود که يك نفر قراردادی مستقل و تاجك بود، به سهولت بیشتر انجام یافته می‌توانست. (نگاه: فیدوتوف)^(۱)

(۱) بتاريخ دوم نوامبر ۱۹۹۲ الکزاندر فیدوتوف، از طریق مکاتبه شخصی به من تذکر داد که يك نفر مامور استخباراتی شوروی، موسوم به کرنیل زاکین قادروف، شخصاً پول را با احمدشاه مسعود که يك قرارداد عدم تعرض به اردوی ۴۰ شوروی منعقد کرده بود، تسلیم داد. الکزاندر فیدوتوف پروفیسر تاریخ آسیا-افریقا و عضو سابق کمیته مرکزی یوکرین بوده بعد از لیونید کرافچک سابق رئیس جمهور اوکراین، شخص دوم در آنجا بود. فیدوتوف در حال حاضر بحیث مشاور خاص آقای کوچما رئیس جمهور اوکراین کار میکند. فیدوتوف بتاريخ ۱۸ فروری ۱۹۹۶ بحیث سخنگوی مهمان با رادیو پیام افغان در لاس انجلس، در باره قرارداد مسعود با اولیای نظامی شوروی به تفصیل صحبت کرد.

باساس ارقام مهاجرین راجستر شده (که توسط حکومت پاکستان و ایران ارائه شده) شش میلیون فغان دهاتی، که اکثریت شانرا پشتون تشکیل میدهد، بمهاجرت سوق داده شدند. (نگاه: کلاس، ص ۱۳۰-۱۳۳)

برای مهاجر ساختن اینها از چال های مختلف کار گرفته شد. بمباردمان هوائی قریه های آنها را بخاک مبدل ساخت، در حالیکه هلیکوپترها مسکونین در حال فرار را کشتار میکردند. قریه ها را بمنظور کشتار دسته جمعی تشخیص و نشانی میکردند، و از انواع طریقه های دشمنانه برای آواره ساختن مسکونین محل کار میگرفتند. مزارع حبوبات را به هنگام درو و فصل حریق میکردند؛ باغها و تاکستانها را تخریب مینمودند، رمة های گاو و گوسفند را تباه و نابود میساختند. از آنجائیکه فیصله شده بود کسانی که آواره و مهاجر میشوند دو باره عودت نکنند، همه سیستم های آبیاری را که زراعت افغانستان بالای آنها اتکاء دارد، تخریب میکردند، که مزارع طبعاً به دشت سوزان مبدل گردید. (نگاه: کلاس، ص ۱۳۰-۱۳۳)

تا اواسط سال ۱۹۸۰، آوارگان افغان نصف نفوس مهاجرین جهان را تشکیل میدادند، افغانستان از حدود تقریباً نصف نفوس خود محروم شده بود، ولی حملات شورویها همانطور دوام داشت تا مسکونین بکثعداد قریه جات متباقی را نیز مجبور به ترك وطن سازند. تمام مناطق پشتون نشین در جنوب کشور متروک شده بود.

علاوه بر ارقام مهاجرین راجستر شده، ارقام ثابت دیگری نیز

وجود دارند. احصائیه گیری در افغانستان هرگز قوی نبوده است. نفوس شماری سرتاسری در افغانستان، از نفوسی که عمدتاً دهاتی بوده و در قلمرو کشوری برابر با مساحت فرانسه بطور وسیعاً مجزا و پاشان در نقاط دور دست کوهستانی زندگی دارند، بشمول قبایل کوچی، هرگز صورت نگرفته است. در حالیکه بیسوادی در کشور مسلط است، تولدات و فیات و دیگر ارقام مطالعهء نفوس به ندرت ثبت شده است. نفوس شماری تخمینی قبل از جنگ افغانستان توسط ملل متحد که نفوس کشور را بین پانزده تا هفده میلیون تخمین میکرد بطور عموم قبول شده بود، اما نتایج يك احصائیه گیری امتحانی و نمونه وی در کابل نشان داد که نفوس عمومی کشور حدود ۱۲ میلیون بوده و از ۱۵ میلیون بیشتر بوده نمیتواند. بنا بر آن، ارقام کشته شدگان بین سالهای ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۲ را بصورت موثوق ارائه کردن، ناممکن میباشد. (تخمین های منتشرهء ملل متحد رقم تلفات را بحدود دو میلیون بالا برده است.)

هر کدام از ارقام قبل از جنگ و تلفات دوران جنگ را که بکار بریم، به وضاحت معلوم میشود که حد اقل ۱۰ فیصد و شاید هم ۱۷ فیصد تا ۵۰ فیصد دیگر نیز مجبور به آوارگی مهاجرت به خارج شدند، در مجموع ارقام مذکور بالغ میشود بر تلفات نصف تا دو ثلث نفوس افغانستان. (نگاه: کلاس، ص ۱۳۰-۱۳۳)

معهدا، در مورد پشتونها که بخاطر ملاحظات «پاکسازی قومی» هدف حمله قرار گرفتند و در هر دو کتگوری (قتل و جلای وطن) تعداد بیشتر تلفات را متحمل شدند، این ارقام وانمود میسازد که بین ۲۵ تا

۳۱ فیصد نفوس پشتون به قتل رسیده است. چونکه دو سوم تا سه چهارم حصه تلفات در تمام کتگوریها (بنوعیکه ارقام مقتولین و مجروحین با تعداد جلای وطن یکجا ساخته شوند) از پشتونها بوده، این ارقام تلفاتی در حدود ۸۰ فیصد تا ۹۳ فیصد نفوس پشتون را نشان میدهد. اگر موضوع مراجعت به وطن مهاجرین بعد از سال ۱۹۹۲ به میان نمی آمد، این وضع موجودیت پشتون در کشور را بطور مؤثر نفی میکرد و کرکتر و هویت هزارساله منطقه را دگرگون میساخت. (نگاه: کلاس، ص ۱۳۱)

بطور مثال، قندهار که دومین شهر بزرگ افغانستان و اکثریت کلی آن پشتون است، نفوس آن از ۲۵۰,۰۰۰ به حدود ۳۵,۰۰۰ تقلیل یافت. بسیاری مناطق متروک گردید؛ مشاهدین غربی که قریه جات زنده و فعال در دره لوگر را در سال ۱۹۸۵ دیده بودند، همان قریه هارا در اواخر سال ۱۹۸۶، به تعقیب شدید ترین بمباردمان هوائی شوروی، کاملاً متروک یافتند.

سالهای ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۶ دوره بسیار فعال در باره موضوعات حقوق بشر در ارتباط جینوساید در افغانستان بشمار میرفت. معهذاً، این سوالات هرگز موضوع افغانستان را (در مجامع بین المللی) تحت تأثیر قرار نداد، آنطوری که بطور مثال کمبودیا را قرار داد، و بطور مقایسوی از آنزمان تا کنون نیز چندان اقداماتی در زمینه صورت نگرفته است. علاقه ای که اکنون باقی مانده همانا محدود به مبارزه قدرت طلبی است. (بین تنظیم ها) که بعد از سقوط رژیم نجیب الله تبارز کرده است.

در صورتیکه سوابق اعمال رژیمهای دکتاتوری مارکیستی را بارتباط حقوق بشر مورد مطالعه قرار دهیم، این واقعیت که راپورتر خاص ملل متحد برای افغانستان اولین شخصی بود که در مقابل يك کشور کمونیستی توظیف شده بود، نمایانگر مخالفت بین المللی و مقابل قرارگرفتن جهان با اتحاد شوروی سابق، همکاریانش، و اعمال و اقدامات زعمای شوروی از دوره ستالین به بعد بشمار میرفت. از سقوط اتحاد شوروی تا ایندم تمایل برای حمایت از دولت های بعد از تجزیه، خصوصاً دولت روسیه، و تشویق آنها برای انکشاف به قسم کشور های صلحخواه، منجر به تعویق های دامنہ دار در مذاکراتی شده است که بالای اعمال و کردار آنها بارتباط چگونگی موجودیت سابق شان، بعمل آمده است. علاوه ایفای مکلفیت به مقابل سوابق تاریخی، حد اقل این ضرورت را ایجاب میکند تا يك صورت حساب (بیلانس شیت) صحیح اخلاقی در میان گذاشته شود؛ دنیای آینده نباید رنج و مصائب افغانها و دیگر مصدومین را با پروبلمهای سیاسی و اقتصادی قاتلین گذشته در مساوات قرار دهد - ونه ظلم و احجاف ناشی از منازعهء جاریهء ملکی بین تنظیمها مدار مقایسه و موازنه یا دهشت های منظمی قرار گیرد که توسط شوروی ها و همکاران شان منحیث يك نتیجهء چاره ناپذیر، تطبیق میشد. (نگاه: کلاس ص ۱۳۱-۱۳۳)

چنگیز خان در قرن سیزدهم میلادی شهر های افغانستان را تخریب و نفوس آنها قتل عام کرد. اوصد ها هزار را کُشت، شهرهای آباد و مشهور را ویران نمود و مزارع آباد و پرثمر آن زمان را به دشت های

سوزان مبدل ساخت. مغل ها یکی از شاهراه های کلیدی تمدن باستان را به يك خاکسار و خندق زار غیر مسکون مبدل نمودند.

هفتصد سال بعد از آن فاجعه، افغانستان هنوز هم از جینوساید مغل کاملاً سلامت بدر نشده است. شوروی ها شیوهء تباه کاری مغل را از سر گرفتند اما اینبار از مقام قدرت آتشباری مولود تکنالوجی جدید، به شمول اسلحه و موثرات کیمیاوی، کار گرفتند هنوز هم معلوم نیست چطور و چه وقت افغانها ازین مصیبت بزرگ نجات یابند. (نگاه: کلاس، ص ۱۳۱-۱۳۳). (۱۱)

تاکتیک روسی «تفریه اندازه و حکومت کن» در افغانستان کاملاً مشهود است. چنانکه در آسیای مرکزی در قسمت دوم قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم بوقوع پیوست، يك نوع طرز معاملهء تفرقه انداز و جینوسایدی (کشتار سیاسی) در پیشبرد جنگ، نمودار ستراتیژی جنگی شوروی بود. (نگاه: کاکر، ص ۲۱۳-۲۱۵) و «مانند شاگرد نوآموز يك جادوگر، اتحاد شوروی نمیدانست قوانی را که مانند حیوانات رها ساخته، چطور متوقف سازد.»

مبتنی بر نمونه هائیکه از سرگذشت آسیای مرکزی بدست آمده،

(۱۱) قتل عام افراد ملکی، بشمول معو ساختن کامل قریه جات توسط قطعات خاص شوروی بطور متداوم در افغانستان جریان داشت. يك نفر سپاهی شوروی که به قوای مقاومت در ولایت بغلان پیوسته بود به نیویارک تایمز چنین گفت: «منصبداران ما گفتند ما باید بداخل قریه رفته تمام مردم و حیوانات، گوسفندان، اسب ها، حتی سگ و پشک های آنرا بکشیم، منصبداران ما بما هدایت میدادند که وقتی بالای يك قریه حمله میکنیم، حتی یکنفر هم نباید زنده بماند، چونکه رویداد را حکایت خواهد کرد. اگر ما از تعمیل اوامر آنها سرپیچی میکردیم، گردن خود ما را میزدند.» (کاریگ زاملبیکوف، مورخ اول نوامبر ۱۹۸۵)

اوامر و هدايات جنگ (شوروى در افغانستان) عبارت بود از ستراتيژى منظم و قصدى براى تخریب و انعدام مردم پشتون و استخدام گروپ اقليت (تاجك)، آن گروپيكه از طريق رشوت بسهولت جذب و توسط وعده هاى اعطای يك نوع حكومت تحت كنترول محدود روسى، زیر دست شده بتواند.^(۱) اين ستراتيژى در متن قرارداديكه بين احمد شاه مسعود و مقامات نظامى شوروى در جريان جنگ اشغال منعقد شده بود، درج بوده و همچنان در جريان كشمكش هاى جاريه، ملكى از طريق پروپاگند هاى مشترك و متداوم دولت روسيه و شورای نظار شنیده و دیده ميشود؛ اين همان نوع پروپاگندى است كه توسط آن نظام حكومت دوصد وچند ساله پشتونها را ظالمانه تاپه ميزند.

علاوتاً، وسايل ارتباط جمعى ضد اسلامى همه كشورها، از مطابع گرفته تا وسايل الكترونيكى، نيز در فاجعه دهشت افكنى بالاي افغانستان و مسؤليت ناشى از آن سهيم ميباشند. چه آنرا سهو بناميم يا قصدى، دروغگوئى، و رباكارى و دوروئى، حيثيت افزار دادگاهى را براى ژورناليستان و سرمقاله هاى جرايد غربى به هنگام گزارش دادن موضوعات مربوط به افغانستان و جهان اسلام، پيدا كرد.

(۱) باساس گفتار عبدالكمال، شاهد زنده و مستخدم سابق هتل كابل، مسعود با صاحب منصبان بلند رتبه، شوروى در ماه اپريل ۱۹۷۹ چندين ماه قبل از تهاجم نظامى شوروى، در هتل كابل دیده بود.

دوام بازی بزرگ

ما افزاری بودیم که استفاده کردند و آنطرف قولاچ نمودند. آنها به فتح و ظفر خود نایل گردیدند، لهذا پالیسی کنونی آنها اینست که میگویند افغانستان کیست؟ ما آنها را نمی شناسیم. آنها مردم اجنبی هستند. آیا بخاطر دارید گوریچوف و قتیکه اعلان کرد عساکر شوروی افغانستان را ترك خواهند داد، چه گفت؟ او افغانستان را زخم خونچکان خواند، پس چه واقع میشود وقتی شما يك زخم را تداوی نکنید؟ آن زخم میکروب میگیرد. (فاسد میشود).

-حاجی محمود ضامن-

افغانستان درحالیکه به شانزدهمین سال جنگ داخل میشد، بدبختیهائی که بالای این سرزمین باستانی در امتداد سالهای جنگ انبار شده بود، در احصائیه های عبوس ملل متحد تراکم نموده بود. افغانستان، کشوری که در آخرین احصائیه گیری قبل از انقلاب ثور و تسلط کمونیستها پانزده و نیم میلیون نفوس داشت، حداقل د. ۵ میلیون آن

کشتار گردید و دو ملیون دیگر از خانه و جای شان بیجا ساخته شدند. نسلهای اطفال افغان، آن سالهای ارزنده و سازنده، همچنین معصومیت طفلی خود ها را، و فرصت مغتنم برای تحصیل دانش، همه را از دست دادند. اکثر اطفال اکنون وسیله معیشت خود و فامیل خود را از طریق استخدام توسط تنظیمهای شامل درجنگ تأمین میکنند. شش ملیون دیگر مجبور بجلای وطن و فرار به پاکستان و ایران شدند، کمتر از مناصفه آنها بعد از ختم حکومت نجیب الله در سال ۱۹۹۲ دوباره به وطن برگشتند. دو ملیون دیگر برای دایم العمر جسماً یا روحاً معلول گردیدند. سی ملیون مابین نامعلوم روسی که برای کشتار مجاهدین در زمین دفن شده بود هنوز هم دردهات وجود دارند و مردان، زنان و اطفال افغان را بدون تفریق میکشند. هر شب، طیارات روسی حامل اسلحه، کارطوس، سامان یدکی، بانکوتهای چاپ روسی، اسلحه کیمیاوی و سایر انواع تجهیزات که توسط ایران، روسیه و هندوستان تدارک میشود، به میدان هوایی بگرام به حمایت از يك حکومت غیرمشروع می نشینند. پایتخت کشور، شهر کابل، دچار انارشی، چور و غارتگری، تعرض بر ناموس زن، اعدام های عدلی بدون صلاحیت و فقر و تهیدستی شده است.

مردم افغانستان به قیمت بسیار بزرگ رول کلیدی را در تضعیف اتحاد شوروی و بی اعتبار ساختن رژیم آن بازی کردند که اکثر اوقات از خاطره ها فراموش میشود، و بما (امریکائیان) توانائی بخشیدند تا مصارف دفاعی خود را تقلیل داده ولی ترتیبات امنیتی خود را بهبود

بخشیم. ما به افغانها در مشکل رویکار آوردن صلح در کشور شان
عاليترين سطح توجه و دقت را مديون هستيم، هکذا ما بايد با
سهمگيري قابل ملاحظه و در مقام ليذر شپ براي کمک هاي بشري و
بازسازي کشور شان کمک کنيم. اما ايفاي اين مکلفيت ها آنقدر ساده
نيست که قبول آن ميباشد. هيچنوع پاليسي وجود ندارد تا دولت امريکا
باتعقيب و تطبيق آن صلح و استقرار را در افغانستان برگرداند. با ختم
جنگ سرد و سقوط اتحاد شوروي، منازعهء ظاهراً دو قطبي در افغانستان
بيشتر مغلق گرديده است، چونکه چندين لشکر مشخص قومي با
قدرتهاي مختلف منطقوي مرتبط شده، اين قدرتها بالاي مناطق مختلف
کشور مسلط بوده و با ائتلاف هاي زودگذر بين هم ميپردازند که هدف
شان دوام جنگ براي قايم ساختن کنترول بالاي شهر مخروبهء کابل
ميباشد.

در عين زمان، افغانستان حافظهء جهاني را مغشوش ساخته که
متمايل به فراموشي آن ميباشد. اين کشور دومين بزرگترين تولد کنندهء
ترياک است که بطور مضاعف بشکل هيروئين از طريق روسيه به جهان
غرب صادر ميشود.

روسيه امروزي، مانند ساختمان دروني سابق خود، هنوز هم
احمدشاه مسعود، يك مشتري دوران جنگ سرد خود را تمويل و کمک
ميکند؛ روسيه يکبار ديگر ميخواهد از مسئلهء قومي کارگرفته مردم

افغان را جدا و متفرق سازد چنانچه بلشویک ها در سابق همین کار را کردند.^(۱۱) این ستراتیجی تفرقه انداز روسیه است که برای رویکار آوردن عدم استقرار در افغانستان مساعی دوامدار اما بیهوده بخرج میدهد تا راه تجارت مجوزه که کویته را به ترکمنستان- از طریق قندهار، لشکرگاه، هرات، تورغندی و مری، وصل میکند سبوتاژ نموده نفوذ روسیه را در تجارت آسیای مرکزی محفوظ نگه دارد.

علاوآ، عدم استقرار (در افغانستان) موضوع خسارات جنگ را مغشوش ساخته به تعویق می اندازد، این موضوعیست که هرگاه اگر یک افغانستان صلحدوست به حیث یک عضو سازمان ملل متحد برگردد، باید بطور جدی مورد بحث قرار بگیرد.

در خلال این مطالعه که با سوابق تاریخی همراه میباشد، دورنگای یک پالیسی امپریالیستی جدید روسی بطور یک موضوع کلیدی در نظر جلوه میکند. در سال ۱۹۹۱ پنج دولت جدید آسیای مرکزی- قزاقستان،

(۱۱) آرتیوم بورویک در مجله روسی (اوگونیک) نوشت که مسعود «برای مذاکرات شخص مساعدی بود»، وی این معلومات را نیز ارائه کرد که در مرکز قوماندانی مسعود یک تعداد زیاد تحصیل یافتگان اکادمی نظامی پروتز شامل میباشد. وی علاوه کرد که «شایعاتی وجود دارد که مسعود خودش نیز درین اکادمی تحت نام مستعار تحصیل کرده است.» منبع: «جنگ مقدس، فتح نامقدس، چشم‌پدیی از جنگ مخفی سی، آی، ای در افغانستان» اثر کورت لویک. واشنگتن: ناشر ریجنری گیت وی، سال ۱۹۹۳، ص ۲۵۰. به منظور ثبوت بیشتر قرارداد مخفی مسعود با فرقه ۴۰ شوروی، یادداشت آرتیوم بورویک اثر پاک کوین جج را بعنوان «شوروی ها دشمنان افغان خود را در آغوش میگیرند» منتشره. ساینس مانیتر، مورخ ۱۹ اکتوبر ۱۹۸۸، ملاحظه کنید.

قرغزستان، تاجکستان، ترکمنستان و اوزبکستان- از خرابستان
امپراطوری شوروی سر برافراشتند. مصئونیت این مناطق از طریق عمل
متقابل بین سیاستهای روسیه و درجه استقرار در آسیای میانه شکل
خواهد گرفت. استقرار اوضاع در آسیای مرکزی و افغانستان بر سه اصل
تغیر پذیر استوار است: برتری و حفظ هویت کنونی اوزبکستان، توازن
بین ایجاد موسسات برای مقاصد سیاسی و تحرك اجتماعی، و درجه بی
نظمی ناشی از تغییر فشرده اقتصاد عبوری بعد از تجزیه شوروی.
سوالات کلیدی در باره سیاست روسیه (حکومتداری و روشهای
سیاسی با مردم و دنیا) از این قرار اند: پروسه دیموکراسی شدن در
روسیه چقدر قوی و استوار است؟ نخبه های طرفدار استعمار گری در
روسیه چقدر با نفوذ میباشند؟ آیا يك رژیم نهایت ناسیونالیستی و
آمرانه جانشین يك دیموکراسی بدنام خواهد شد؟ در عین زمان، روسیه
مصروف تقویت نمودن روابط و تعلقات قدیم خود با کشور های نوتاسیس
میباشد، در حالیکه سایر کشور ها بدو جهت سعی دارند، یکی اینکه
آسیای مرکزی را از استعمارگر قدیم آن دور سازند، دیگر اینکه دسترس
خود شانرا به منابع وسیع آسیای میانه قایم سازند. صحبت هائی هم از
حیای مجدد ترکستان بزرگتر شنیده میشود که توسط رئیس جمهور
اوزبکستان، اسلام کریموف، براه انداخته شده است؛ این ترکستان بزرگتر
مشمول اتحادیه ایست که ظاهراً سرحدات تصنعی را که در دوره خونین
ستالین تحمیل شده بود از بین برده اما حضور مستدام و دایمی روسیه را
توأم با پالیسی اقتصادی و نظامی آن که اکنون در قفقاز و آسیای میانه

مشهود است. (و در جامهء اغواگری زیرعنوان «نیرابرو»^(۱)) و «سی آی اس»^(۲) تظاهر میکنند) به منظور تصاحب مجدد سرزمینهای از دست رفته، تأمین مینماید. بدین نهج «بازی بزرگ» دوام دارد.

همزمان با اینکه ملت های دارای وجدان برای دریافت جوابات و راه حل ها برای تراژیدی افغانستان در تلاش میباشند، آنها را شاید مکث و تفکر کنند به جهان بینی صریح و عاقلانهء دانشمند و مؤرخ معروف آسیائی، هومرلی، هنگامیکه او در کتاب خود به عنوان «عضو سکسون» مطبوعه ۱۹۱۲ نوشته بود:

«بنابر آن ما نشان دادیم که درجهان بعضی مواضعی وجود دارد که برای بشریت واجد اهمیت عجیب و حیاتی میباشد، چونکه این مواضع رهنمای فتح و ظفر او استند، درین مواضع فتوحات حتمی و قاطع بوده اماناکامی و شکست نمودار انجام تباهی ملی میباشد، این مواضع راهرو هائی استند که از مسیر آنها ملت ها می آیند و میروند؛ بعضی اوقات طاق های ظفر بنیاد میگردد؛ بعضی اوقات از خروجگاه های باریک آن ملتها، مانند انسانها، میگذرند تا دیگر برنگردند. هرات یکی ازین جاها است؛ کابل یکی دیگر از آن...»

(۱) (نیرابرو (Near Abroad) ترجمهء انگلیسی يك اصطلاح جدید روسی است که روسها برای مقاصد سیاسی خود شان بعد از تجزیه کشور های جدید خلق کردند. معنی آن اینست که روسیه میتواند هر وقتی خواسته باشد عسکر خود را به منظور حمایت و محافظت روسهای مقیم در يك کشور اعزام بدارد. اما در حقیقت این يك پلان مخفی روسی است که هر وقت خواسته باشد در کشور مدنظر مداخله کند.

(۲) «سی آی اس CIS» کشور های مستقل مشترك المنافع.

سخن آخر

مردم یکی از فقیرترین کشورهای جهان به مقابل يك ابرقدرت قیام و موفقانه مقاومت کردند. آنها مجبور بودند برای بقای خود در تحت سیستم جهان شمولی که دیگران بر آنها تحمل کرده بود، بجنگند. اگر اوضاع امروز افغانستان خراب و نامطلوب است، این نه بخاطر است که مردم افغانستان نامطلوب هستند. افغانستان نه تنها آئینه ایست برای خود افغانها، بلکه آئینه ایست برای دنیا.

-نجات خلیلی-

موفقیت برق آسای قوای نظامی طالبان در هفته های اخیر يك سلسله تشویشها را در بین کسانی که از گرایش و طرز فکر مندرج در بخش گذشته تحت عنوان «پاکسازی قومی» حمایت میکنند، بوجود آورده است. در بخش مذکور و در سراسر این کتاب شواهد و اسناد ارائه شده که همکاری وسیع بین بعضی قوماندانهای افغان و فرقهء نمبر ۷۰ شوروی را نشان میدهد، این اسناد همچنین نشان میدهد که سپاه شوروی در افغانستان به يك جنگ جینوسایم و تباه کن مشغول گردیده هدف قصدی آنها حملات منظم و پلان شده بالای نفوس ملکی پشتونها بوده است.

دستگاه جنگی حریص شوروی استدلال میکرد که به منظور

خاموش ساختن افغانستان برای هدف بهره برداری ذخایر طبیعی وسیع واقع در مناطق شمال کشور و تقلیل یا امحای مقاومت از مناطق آزادمنش پشتون نشین در مناطق غربی کشور، از ستراتیژیهای غیر مسکون ساختن باید کار گرفته میشد. شورویها برای تطبیق این پالیسی «خاکسترسازی» از انواع طریقه ها و تخیکیها کارگرفتند. بمباردمان وسیع هوایی همه قریه ها را به خاکدان مبدل میساخت، درحالیکه هلیکوپترهای جنگی مسکونین در حال فرار را توسط ماشیندار شکار میکردند. سپاهیان شوروی در قریه های حریق شده، قبایلی به تلاشی پرداخته همه کسانی را که از بمباردمان نجات یافته بودند، به شمول اطفال و زنها، به ماشیندار می بستند؛ گدام غله را توسط بمبهای پلاستیکی حریق میکردند، چاه های آب را مسموم میساختند، مزارع گندم را حریق مینمودند. حیوانات مزرعه راهلاک و سیستم های آبیاری صد ها ساله را تخریب میکردند. قریه های پشتون نشین را تشخیص و نشانی کرده ظالمانه قتل عام و بانواع زجر مواجه ساخته مسکونین را مجبور به قرار از منطقه میساختند. نابودسازی کلی، تخریب وغیر مسکون سازی در نزد شورویها ماهیت نژادی پیدا کرده و نمودار پالیسی عملیات نظامی شوروی در افغانستان بین سالهای ۱۹۷۹-۱۹۸۹ بود.

طراحان و گردانندگان ستراتیژیهای شوروی منحیث تطبیق کنندگان جبر و زور در دوره اشغال، با قوماندانان نظامی افغان (اوزیک و تاجک) بقرارداد های داد و گرفت دو جانبه موفق شدند تا خطوط مواصلات و تجهیزات را محفوظ و مصئون داشته، ادغام منطقه غنی از ذخایر طبیعی شمال افغانستان را به جمهوریت های آسیای مرکزی شوروی که از لحاظ نژادی متجانس میباشند، سهولت بخشند.

رویداد ها و انکشافات اخیر در اوضاع سیال سیاسی- نظامی

افغانستان تجویز می نماید که روسیه ستراتیژی ضربه قومی خود را سر از نو بیدار و زنده ساخته تا به مقابل خطری که روسها در برابر خود روسیه احساس میکند مقابله بتواند. بنا برین روسیه برای دوباره مسلط شدن بر امور اقتصادی و امنیتی منطقه آسیای مرکزی تلاش خواهد ورزید و در جائیکه لازم می بیند به منظور بکار انداختن «تسلط دایمی و مهربانه» خود از قوه نظامی نیز کار خواهد گرفت (چنانکه در تاجکستان نمود). خبرنگار نیویارک تایمز (جان اف برنز) گزارش میدهد که به منظور محافظت آنچه در ماسکو حق مسلم تلقی میشود و عبارت است از «نیرابرد» (یعنی استقرار نفوذ در کشورهای شامل در قلمرو سابق شوروی که کتله های روسی نژاد هنوز در آنجا زندگی دارند)، مامورین سیاسی روسی در موقع انعقاد قرارداد خنجان بین جنگ سالار اوزبک و قوماندان سابق قطعه ملیشیا در دوره جنگ سرد عبدالرشید دوستم، و احمد شاه مسعود قوماندان محبوب تاجک در دره پنجشیر که توسط استخبارات نظامی شوروی استخدام شده بود. (۱) ریاست

(۱) بعد از ورود راکتهای بالستیک (سکاد) در افغانستان در ماه اکتوبر سال ۱۹۸۸ فرقه ۴۰ شوروی و متحدین شان بیشتر از دوهزار ازین نوع راکتهای دهشت افزا و نابود کننده را در دهات افغانستان پرتاب کرده اند. راکتهای (سکاد) چندان ارزش ستراتیژیکی یا تکتیکی به مقابل مقاومت ملی نداشتند، اما عمدتاً به قسم يك اسلحه سرزنش سیاسی به مقابل زیرنای ملکی استعمال میشد تا از كم مردم به مجاهدین جلوگیری کند. نه (۹) عدد دستگاه (ترانسپورتی، آماده ساز و پرتاب کننده) سکاد در شهر کابل و چهار عدد در شهر مزارشریف تعبیه شده بود. توانائی ساحه فیر تکتیکی این راکت ها مشتمل بود بر تمام ساحه شمالی افغانستان، منطقه غربی بشمول زابل، ناحیه شرقی تا اسلام آباد، و از جانب غرب تا بادغیس. معهذ، حتی يك راکت سکاد بطرف مواضع قوای احدشاه مسعود پرتاب نشده است. منبع این گزارش: جریده «مور استخباراتی جینز» مورخ فروری ۱۹۹۲، جلد ۴، نمبر ۲، مقاله ای بعنوان «راکتهای بالستیک در جهان سوم - افغانستان ۱۹۷۹-۱۹۹۲» صفحه ۵۱-۵۸، بقلم جوزف برمودیز.

میکردند. این طرز العمل يك بار دیگر مناسبات نوکر-بادار را که شوریه‌ها در دوره اشغال افغانستان بکار بسته بودند، رونق بخشید. در اجتماع خنجان^(۱) نمایندگان روسی اعزام چهل هزار عسکر واسحلهء ثقیله را برای تقویت رشید دوستم و احمد شاه مسعود متعهد شدند تا اینها بتوانند قوای طالبان را که عمدتاً پشتون میباشند و اکنون به استحکامات دوستم در شمال کشور نزدیک شده اند، از بین ببرند. علاوه، مامورین روسی درین اواخر در يك کنفرانس مطبوعاتی از قوای مشترک اقلیت اوزبک و تاجک مربوط رشید دوستم و احمدشاه مسعود تقاضا کردند تا «قبل از آنکه طالبان شما را به دریای آمو غرق سازند»، شما طالبان را مغلوب سازید.

چنین به نظر میرسد که سرنوشت روسیه و تاریخ آنست تا تژایدی مدهش سال ۱۹۷۹ را تکرار کنند.

(۱) بقرار گزارش میدیای بین المللی و اخبار منتشره از منابع رشید دوستم که در شماره ۶۳ مجله آئینه افغانستان نشد شده، در موقع انعقاد قرارداد خنجان، سید حامد گیلانی پسر و ولیمهد سید احمد گیلانی در اجتماع خنجان حاضر بود، در حالیکه خود سید احمد گیلانی در همانروز در مزار شریف بود. (ترجمان)

یادداشتی در بارهء مأخذ کتاب

من در نگارش این اثر از خاطرات بوریس بی گروموف، قوماندان سابق فرقهء ۴۰ در افغانستان و همچنان از خاطرات لیوند شیبارشین، سابق مدیر شعبهء اول کا جی بی دربارهء تفصیلات قرارداد منعقد بین احمدشاه مسعود و اولیای نظامی شوروی، استفاده کرده ام. در کتاب های این دو نفر معلوماتیکه در بارهء جنگ های افغانستان بصورت تاریخ وار (کرونولوجیک) ثبت است، این معلومات از اوراق گرفته تامخابرات و اسناد به هنگام نگارش کتابهای از جمله اسرار نهایت خاص مامورین عالیرتبهء شوروی بود. اکنون آن کتابها از جملهء اسرار برآمده و با احتوای دورهء کامل جنگ شوروی-افغان منتشر شده اند.

معهدا کار نگارش داستان نهائی جنگ شوروی-افغان هنوز هم شروع نشده است، و چنانکه همهء تاریخ نویسان باید بکنند، من هم از آثار ذیل استفادهء اعظمی نموده ام: «داستان سپاهیان»، «سپاهیان دوران جنگ شوروی جنگ افغان را بخاطر دارند» - اثر هایناما، لیپانن و بورچنکو، «قتل عام سیاسی در افغانستان» - اثر روزان کلاس، و «نخبه های روسی در بین سپنتاز و قوای افغان که من بسیار مفید یافته ام آثار محمد حسن کاکر، جی بروس آمستوتز، الکساندر بینگسن و ایلی کراکوسکی شامل میباشد.

خاطراتیکه توسط مامورین کلیدی شوروی نوشته شده، از آنجمله

آثار پروفیسر الکساندر فودوتوف، و پروفیسر اناتولی سودوپلاتوف،
طبعاً در قطار مهمترین مأخذ اولیه به شمار میروند که گزارشی از جنگ
فراهم ساخته اند. اما مشخصات مربوط به معلومات پالیسی سازی که
توسط آثار مذکور ارائه شده بعد از نسر اثر جدید تا اندازه زیاد کهنه
شده است- این اثر جدید چند کتابیست که توسط «مرکز حفظ اسناد
معاصر» در ماسکو نشر گردیده و یادداشت‌های آن برای موضوعات
مدنظر، عکس‌العمل‌های شخصی به واقعات، ارزیابی‌های دیگر اشخاص
ذیدخل و همچنان تفصیلاتیکه از رویداد ملاقات‌های رسمی ناگفته مانده
بود، نهایت ارزنده میباشند.

میخواهم بدینوسیله مدیونیت و امتنان خود را به مولفین تمام
آثاریکه در فهرست مأخذ این کتاب ذکر شده اظهار و تقدیم نمایم.

بصورت عمومی، در سرتاسر متن این کتاب، تنها در مواردیکه
اقتباس مستقیم صورت گرفته یا در موارد مغلق یا مسائل مورد اختلاف،
مأخذ ذکر شده است.

مؤلف: بروس ریچاردسن

متن انگلیسی این کتاب نیز تحت عنوان

«افغانستان خاتمه دهندهء تسلط دهشتناک شوروی»

توسط موسسهء نشراتی ماوریک نشر شده است.

آدرس: صندوق پستی نمبر ۵۰۰۷

بیند، اورینگان ۱۷۷۰۸

تاریخ طبع: ۱۵ دسامبر ۱۹۹۶

ناشر: آئینه افغانستان



درین کتاب

- سیاست روسیه در آسیای مرکزی
- روسیه پیشتاز بافغانستان
- افغانستان
- داستان سپاهیان
- اعمال ترس و تهدید، نابودسازی و خاموش سازی
- قرارداد بین مسعود و اردوی نمبر ۴۰ شوروی.
- مسوده، قرارداد بین زعامت قوای شوروی در
- افغانستان و قوای مسلح مخالف در پنجشیر
- علت و معلول
- پاکسازی قومی
- دوام بازی بزرگ
- سخن آخر
- یادداشتی در باره، مأخذ